



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

# پیام کارگر



بهاه معادل ۶۰ ریال

ارگان کمیته خارج از کشور سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) سال دوم نیمه دوم دی ماه ۱۳۶۷

## از زندانیان سیاسی قاطع تر دفاع کنیم!

### قربانیان سرمایه داری

بر چوبه های دار  
معتادان را دسته دسته به دار می آویزند تا نشان دهند، برای چندمین بار، قاطعانه تصمیم گرفته اند، به قول خودشان، "این بزرگترین ناهنجاری اجتماعی ای که مردم را رنج می دهد" ریشه کن کنند و این در حالیکه هنوز "قاچاقچی ها خود را به مظلومیت میزنند و کمک های مالی و دادن پول های هنگفت به عنوان جریمه، خود را نجسات می دهند" (کیهان، سه شنبه ۷ تیر ۶۷).

نه اینکه فکر کنید، فقها "سوراخ دعا را گم کرده اند!"، نه، فقهای جنایتکار، همچون تمامی رژیم های مستکبر سرمایه ورز، خوب می دانند که راه ریشه کن کردن اعتیاد قاچاق مواد مخدر چگونه راهی است. اینان خوب می دانند که راه ورود و توزیع قاچاق از کجاست و دست اندرکاران "کلسه گنده" چه کسانی هستند، اما سودورزی بی پایان بقیه در صفحه ۳

توده ها و کس دادن فضای باصلاح بازسازی می کند. با این همه، تبهکاران اسلامی در وضعیت بی قرارند و رندانه بتواتر تند به راحتی نسبت به فشارهای داخلی و بین المللی بی اعتنا می مانند حتی بیشتر از این، شدت فشارها به حدی است که در صورت ادامه کاری از سوی اپوزیسیون و یگانه گیری شیوه های متنوع فعالیت افشاگران و اعتراضی، جمهوری اسلامی به سختی میتواند عقب نشینی نکند. در این مورد شواهد متعددی وجود دارند.

برای مثال روزنامه رسالت در یکی از آخرین شماره های خود اقدام به انتشار نامه ای از آلمان نموده است که در آن به تفصیل درباره فعالیتها یا اپوزیسیون در این کشور سخن رفته است. این روزنامه درج اخبار را عصبانیت افشاگران و روشهای مختلف نظارتها، مباحثه های

در صفحه ۲

از اوچگیری فعالیت های افشاگران و اعتراضی بر علیه تبهکاران جمهوری اسلامی در زندانها چند ماه می گذرد. این فعالیتها که در برگیرنده طیف وسیعی از نیروهای مختلف بوده اند تاکنون تا شیرات مهمی بجای گذاشته و اکنون می بایست تداوم و ارتقاء یابند. انعکاس وسیع اخبار مبارزات اپوزیسیون در خارج از کشور موجب شد که رژیم تبهکار جمهوری اسلامی در موضع تداومی قرار گرفته و به مقابله با فشار بین المللی برخیزد. اخبار رسیده از ایران حاکی از آن است که افشاگریها و مبارزات در خارج از کشور تا شیرات مثبت قابل ملاحظه ای در روحیه مردم و بویژه دانشمندان و استادان و اسرای فلسطینی داشته و فشار رفته ها بر جمهوری اسلامی فزونی گرفته است. این فشار در شرایطی افزایش می یابد که رژیم اسلامی با تمام توان سعی در عادی نشان دادن اوضاع و استفاده از روحیه انتظار در

### فاجعه آموزش و پرورش در رژیم فقها

آموزش و پرورش نیز چون دیگر ارگان رژیم غرق نابامانی است. نزدیک به ۱۳ میلیون دانش آموز سال جدید تحصیلی را در شرایطی آغاز کردند که نه از معلم خیری بود و نه از کلاس و کتابهای درسی و این در شرایطی است که در سال تحصیلی گذشته به علت جنگ شهرها، دانش آموزان تنها ۵ ماه کلاس درس داشتند.

با گذشت ۱۵ سال از انقلاب راندمان کار رژیم در آموزش و پرورش، حاصلی جز افت دهشتناک نیست، افتی که بر سر آموزش و پرورش غلبه دارد. طبق آمار رژیم در سالهای اخیر ۲۰٪ افت تحصیلی در دبستانهای کشور وجود داشته است. طبیعی است که این رقم در ایام دگرگونی در مدارس دبستانها نیز وجود دارد. گذشته از آن، برای این تعداد دبایست رقم بیش از ۵ میلیون نفر دانش آموز را بیفرایتم که ترک تحصیل کرده اند، از این تعداد دو میلیون نفر بیسرویه میلیون نفر دختر میباشند. این تعداد دو میلیون دانش آموز شهری و سه میلیون دانش آموز روستایی را شامل است (کیهان ۱۹ آبان ۶۷) طبق آمار سرشماری سال ۶۵ بیش از ۲۵ میلیون بی سواد در ایران وجود دارد و با توجه به رشد

در صفحه ۹

### کودکان در زندان (۱)

کودکان در اوین  
بعد از اردوگاههای مرگ نازی  
تا ریخ بخاطر نداشتن!  
در صفحه ۴

### ستون آزاد

روزنامه نگار و حرمت قلم  
در صفحه ۵

### نامه ای از ایران ...

در صفحه ۷

از این میان،

حتی یک گلواژه

نباید فراموش شود.

در صفحه ۸

### نه... باور نکن!

تا وقتی لباسها پیش را  
نگرفتم باور نکن!

این روزها که طوفان مرگ بر سر سرنگنده گاهای ایران می وزد، این روزها که کاروان عشق و جویندگان شادی در مجرای تشنه تشنه چوستان ستارگان بر خاک تیره فرو میریزند تا شعله عشق جاودانه بماند، هزاران خانواده و صد هزار مردی که روزی نام مبارکشان را شنیده اند و به بیمسلمان مقدسان با خلق خویش آگاهند، گویی بهمراه آنان به چوبه های تیرباران بسته شده و بیساران سرب مذاب را بر تن و جان خویش پذیرا گشته اند. درود به آنان که شرف انسانی خود در دود به خاواده های آنان بویژه پدران و مادرانی که در کسوف "جلجتا" تنها انعکاس پایانی نا پذیر فریادهای دردناک و جانسوز را میشنوند "نا صری" خویش را جز در دردهایش "فردا" نمی یابند.

نا به زیر که ما آنرا (با تغییر اسامی و حذف قسمتها) با جبار (عینا) چاپ میکنیم، تصویر کم رنگی است از دردی که بر همین ما میوزد.

در صفحه ۶

علیه اعدا و دشمنان و برای نجات جان زندانیان سیاسی بپای خیزیم!

# از زندانیان سیاسی از صفحه ۱ قاطع تر دفاع کنیم!

تلویزیونی، سرنامه‌های شبکه‌های تلویزیونی آلمان راجع به اعدامها در ایران، مقالات مطبوعات این کشور و... و با ذکر وابستگی مطبوعات آلمان به سرمایه‌داران و تعلق دولت آلمان به سرمایه‌داران بزرگ، انگاس اخبار مبارزات اپوزیسیون در کشور آلمان را ناشی از دشمنی کارتل‌های مطبوعاتی و دولتی آنها با جمهوری اسلامی دانسته و سپس دولت آقای کهل و گنشر وزیر خارجه و طرا حدیلماسی "آرام" - یعنی دیلماسی پیشروانه "جذب" جمهوری اسلامی به غرب - را نصیحت میکنند که از این به بعد فضا مطبوعات این کشور را محکم در دست داشته و نسبت به ریزی نکنند، از همین تذکره دست داشته و نسبت شفیقا نه بخوبی پیدا است که جمهوری اسلامی متوجه مخممه خود و دوستان غربی‌اش در ادامه همزمان سیاست‌های نزدیک به غرب و کشتار زندانیان سیاسی شده است و فعلا راه‌ها را خفه کردند مطبوعات غربی و بنا بر این گاستن فشا بررغود میداند، بر این تاکتیک میبایست سیاست دفع - الوقت در مورد خواست با زرسی زندانها و مشروط کردن آن به پس گرفتن محکومیت جمهوری اسلامی از سوی سازمانهای حقوق بشر بین المللی و بنا ما نورهای از قبیل تشکیل کنفرانس برای بررسی حقوق بشر و اعداها در ایران به شرط پس گرفتن محکومیت جمهوری اسلامی که از سوی موسی اردبیلی مطرح شده است را افزود.

خنثی کردن سیاست کنونی جمهوری اسلامی در جهت مقابله با فشار بین المللی مضمون اصلی اقدامات ما در این دوره میباشد. در این راستا میبایست ما به اتخاذ تاکتیک فشا رگسترده و مداوم روی آوریم، این شیوه فعالیت باید در سطح شهرها و مناطق بصورت آکسیونهای زنجیرهای کوچک و بزرگ، مراجعه مداوم به مطبوعات و راه دیپلماتیون، دفاع از احزاب و شخصیتها، نامه نگاری به شخصیتهای سیاسی و سازمانهای حقوق بشر، جمع آوری امضاء، اعتصاب غذای کوتاه مدت و میان مدت، فعالیت تبلیغی مداوم و... بکار گرفته شده و بطور سیستماتیک افکار عمومی را در جریان ادا مکشتر زندانیان سیاسی قرار داده و بستر دولت و احزاب غربی فشا را آورد. موفقیت این اقدامات تابع مبارزه هر چه قاطع تر با فرقه گرای و سکتاریسم که میخواهد جنبش را محدود کند بوده و بنابراین بکارگیری توان اتحاد عملیهای سازمانها و فعالیت در چارچوب تشکلهای دموکراتیک با پند همچنان ادامه یابد، علاوه در چارچوب تشکلهای دموکراتیک به دلیل حضور سوسیال دموکراتهای منفرد و وظیفه راست میبایست با گرایشات ایمن نیروها که سعی دارند مبارزات را در چارچوبهای قانونی محدود نگه دارند و دقیقاً از موضع دموکراتیزه کردن جمهوری اسلامی و سپس کمک به آن در "باز سازی حرکت میکنند مبارزه کنیم، این گرایش اگر توسط نیروهای رادیکال مهار و منزوی نشود، میتواند همچون گرایشات سکتاریستی مانع گسترش اعتراضات بر علیه کشتار زندانیان سیاسی شود.

# پاداش جنایت! آنچه خوبان همه دارند تو یکجا داری

این روزها که رژیم آدمکش خمینی این توهم را میبیرا کند که انگار رقا راست وضع شغیر کند و از اینرو به آنرو گردنبا مشکل موجب بگیران قعه - کش خودش روبروست و مرتباً قسم و آیه میخورد که بابا نترسدندنا شما همچنان چرب خوابا هیدودوتا ولایت فقیه هست آجر نمی شود، در مورد ترس و تردید اخلال سپاه و کمیته‌ها و بسیج و... که مرتب سمینار و کنفرانس و گردهمایی پشت هم که نه با قرار ما بر آن نیست که هیچکدام از اینها را منحل یا حتی تضعیف کنیم که هیچ پاداش هم خواهد گرفت.

مثلاً قاضی مفا منما بیندگی اما مدرسگاه هفتم آذر ماه اعلام نمود که "کلیه رزمندگان بسیجی، سپاه و جهاد بدون کنکور و ارداد نشکا میشوند" و یا خامنه‌ای در دیدار هفته اول آذرماه با قائم مقام وزارت اطلاعات و معاونان امنیتی و مدیران کل و روسای ادارات امنیتی مرکز و مسئولان امنیتی کشور، این عمل جنایت و شکنجه و مرگ را مورد ستایش قرار داده و آنان را به عرش عالی ولایت فقیه رساند. قبل از او اما می رژیم اسلامی عملسه ساواک شاه و ماموران ایس هیتلرو... هم از این القاب بسیار گرفته بودند و سینه‌هاشان به مدال - های جنایت چه بسیار که آذین شده بود، شنبه ششم آذرماه خامنه‌ای معلمانشای رژیم گفت: " شما حقیقتاً جزو زحمتکشترین و درمیان حال گمنامترین عین صرنا جمهوری اسلامی ایران هستید، زیرا که در روزگار ما خیلی صفای نفس می‌خواهید که کسی کار مفیدی انجام دهد و به اهمیت کار خود هم علاقمند باشد با شدولی خود را و کار خود را در جامعه مطرح نکند. لذا کار شما و تعدادی یک فضیلت اخلاقی است که شما بطور طبیعی از آن برخوردارید."

لابد اعطای لقب زحمتکشترین به شکنجه گران و آدمکشان بخاطر اینست که اغلب بعد از ساعات متعادی شلاقزدن انقلابیون در زنجیر، عرق کنان شلاق را به دست آدمکش دیگری میدهند، گمنامترین هم مسلماً بخاطر نفرت بی‌حد و حصر مردم است از این جنایتکاران و الزامات شغل کثیف جاسوسی از یکطرف و ترس از فردای محاسبه و مکافات و انتقام خلق از طرف دیگر، اما صفای نفس و سایر فضایل را خدا میداند شکنجه گران از کجا و بجهت دلیل کسب کرده‌اند؟! معلوم نمیشود اینهمه حسن و خوبی را چگونه و چرا این آدمکشان یکجا جمع نموده‌اند؟

**با  
پیام کارگر  
همکاری کنید  
و برای آن بنویسید!**

# مراسم یادبود شهدا در قبرستان خاتون آباد

در تاریخ ۵ دی مادران زندانیان اعدام شده جلوی دادگستری و مجلس اجتماع کرده و به اعدام عزیزان خود اعتراض میکنند که توسط سپاه پاسداران سرکوب میشوند. مطابق همین خبر سی امده ما میرما دران و خواهران زندانیان اعدامی در خاتون آباد "قبرستان بی‌شمار" واقع در جاده خراسان جمع میشوند و دروی خاک عزیزان خود گل میریزند و سرود میخوانند و مراسم چهل ام برای عزیزان خود برگزار میکنند. آنها قبلاً چنین شنیده بودند که مزدوران رژیم در خاتون آباد کمانی کشته اند و اجساد را در آن دفن کرده اند. هنگام مراسم چهل ام دونفر از جاسوسان رژیم بالای دیوار قبرستان آمده و پس از مشاهده جمعیت به سپاه گزارش میکنند که متعاقب آن چندماشین گشت سه محل قبرستان میآید، وقتی افراد گشت وارد جمعیت میشوند، چند نفر از ما درانی که فرزندانشان اعدام شده بودند با سئوالات محکم می‌کنند مزدوران را مخاطب قرار داده که: "آدمه اید که قبرچه‌ها بیما را بیما نشان بدهید؟" آدمه اید که بیما گوئید که کجا آنها را خاک کرده اید؟" و پاسدارها با مشاهده جمعیت و نحوه برخورد ما دران عقب نشینی کرده و اظهار میدارند که نمیدانند نیمچه‌های شما را کجا دفن کرده اند، ما احلا از قضیه اطلاع نداریم... سپس شماره ماشین‌هایی که در اطراف پارک کرده بودند را یادداشت کرده و از محل برگزاری مراسم دور می‌شوند.

# میانی جنایت!

همه میداند که مراد ولایت فقیه از مریه معروف ونهی از منکر چیست؟ نا بودی مخالفان بهر وسیله و قیمت و تشویر بزه کردن جنایت و بیامضای آسمان رساندن احکام مرگ و نای بودی! آیت الله منتظری در سلسله دروس خود پیرامون "میانی فقهی حکومت اسلامی، در" ادا مه" روایات در مورد مریه معروف ونهی از منکر "در کیهان ششم آذرماه مینویسد:

"۸ - و دروسا یل به سبب خویش، از امام صادق (ع) آموخته است که فرمود:

پیا میر خدا (ص) فرمود: همه نیکیها در شمشیر و زیرا سه شمشیر است و مردم را جز شمشیر بسه راه راست نخواهد برد و شمشیرها کلیدهای بهشت و آشنند."

جالب است که درست در صفحه مقابل این سلسله دروس! خبری چاپ شده است: "ترورنا - جوانمردانه دکترا میزنگهای خطرناک در آورد" که یکی از هزاران نمونه مریه معروف ونهی از منکر اسلامی است. تازه مقتول شانس آورده که به ادا زس لها شکنجه و شمع آچین شدن در اردوگاههای مرگ او بیرون ترور نشده است، وقتی دموکراسی ولایت فقیه را با مریه معروف و... مخلوط کنیم نتیجه‌ای بهتر از این نخواهد داد!

# قربانیان سرمایه داری بر چوبه های دار



دارد و ورود مواد مخدر هم بیشتر شده است و...".  
تنها کشفیات یک کمیته در تهران، در مرداد ماه  
۶۷، ۶۶ نفر قاچاقچی مواد مخدر، ۱۴۶ کیلوگرم  
تریاک و ۲/۵ کیلوهرئوئین و ۵۰۰ معتاد بوده است  
و آنقدر رقم دستگیری ها در تهران بالاست که "۶۰  
درصد زندانیان عادی را قاچاقچیان و معتادان  
تشکیل میدهند!" (کیهان اول آذر ماه ۱۳۶۷).

مختار گلانتری و دیگر دست اندرکاران حکومتی  
آگاهانه چشم بر این واقعیت گشاده مبارزه با اعتیاد  
وقاچاق مواد مخدر، "اعدام و زندان" نیست مسی-  
بندند و قاطعانه یکی ز محورها یا سیاسی کارشما نرا  
"تشدید مجازات قاچاقچیان (بخوان در صدبلائی  
از معتادان) و اعدام آنها میگذرانند". این چشم  
بستن های آگاهانه را همه دست اندرکاران حکومتی  
در کشورهای سرمایه داری و مترجم داشته و دارند،  
چرا که سرهاشان در آخور سودهای ناشی از کشت و  
قاچاق مواد مخدر قرار دارد، ضمن اینکه گسترش  
اعتیاد علیرغم "اشک تماش" ریختن های آخوندی  
برای جوانان، در راستای تأمین سیاست های  
ضدمردمی شان، از جمله دورسازی جوانان از صحنه  
مبارزه با پلیس های فقها نیز هست.

امروز مردم میهنمان، پس از ۱۰ سال تحمل  
رنج جانگسازانه ای از حاکمیت ولایت فقها، به  
وضوح دریا فته اند که روش های غیر انسانی و دد-  
منشا نه رژیم فقها، راه و روش حل معضلات، نسبا-  
هنجارها و کج رویهای اجتماعی ناشی از حضور  
همین حکومت نیست، راه و روش مبارزه با قاچاق

مواد مخدر و اعتیاد اعدام و زندان و یا برپائی "شور-  
آباد" ها شی که حکم یک مسکن ضعیف برای بیماران مبتلا  
به سرطان است که چنگال سرطان به همه پیکرش چنگ  
انداخته نیست، راه و روش مبارزه با قاچاق مسواد  
مخدر و اعتیاد، پند و اندرزهای شرعی نیمه زنگاله-  
ها شی که گرمی مجالس بزم و عشرتشان را "گل آتش  
منقل تریاک" تا مین می کنند و مصرف تریاک را  
"امری شرعی میدانند"، نیست!، و با خراب کردن  
خانه های محله جمشید و جلپائی با ده های تهران پارس و  
خزانه و... که سرپناه مستمشده ترین مردمان  
میهنمان هستند نمی توان راه علاج اعتیاد و قاچاق  
مواد مخدر را جستجو کرد و یا توجیهات جنایتکارانه  
دل خوش داشت. مختار گلانتری جنایتکار در راه بطشه  
با علل تخریب محله های ضلع تهران از جمله "شهر حلسب"  
میگوید:

"... در اینجا کمیته متوجه شد توزیع مواد مخدر  
در سطح شهر توسط عده ای از این محل "طبی آباد"  
صورت میگیرد و نیز وجود موارد متکراری در بین  
عده ای از آنان از موارد عمده ای بود که برای کمیته  
محرز شده بود..." (کیهان اول آذر ماه ۱۳۶۷).

مختار گلانتری بعنوان فرمانده یکی از نیرو  
های مهم اجرایی هنوز نیا زبه "قاطعیت" بیشتری  
برای "اعدام" و "تخریب آلونک های" قربانیان  
ستمگری سرمایه داران، راه و روش مبارزه را در پیش-  
بردا بین دوا مری بیند، اوستیفا نه میگوید: "با یس  
قاطعیت را بیشتر کرد... تصمیم مسئولین، اجرا  
از ما، و نیز پیش بینی میکنم اگر مصوبه مجمع  
تشخیص صلاحیت (یعنی اعدام های بیشتر) به مرحله  
اجرا در آید طی دو سال ۸۰ درصد مواد مخدر کاهش پیدا  
خواهد کرد!"

اما راه و روش درست و اصولی در راه بطشه از  
میان برداشتن اعتیاد که بستر مناسب برای گسترش

مواد مخدر هستند" (کیهان، آذر ماه ۱۳۶۷). یعنی  
بنا مردم، صدور قتل عام چندین باره معتادان را  
اعلام می کند! و جالب اینکه مختار گلانتری جنایتکار  
در همین مصاحبه هم در مورد وظایف کمیته ها و خلخال  
میگوید: "کار ما مثل طبابت یک جراح است که با  
تیغ جراحیش بیماران را از مرگ نجات میدهد!"

واقعیت این است که افزایش چشمگیر  
معتادان و گسترش قاچاق مواد مخدر در ایران، خط  
بطلان دیگری بر روش نادرست و غیر انسانی اعدام  
معتادان و قاچاقچیان جزء بعنوان راه حل مبارزه  
با اعتیاد است. نزدیک به ۹ سال قبل خلخال  
جنایتکار، بعنوان جراح عالیقدر اسلامی "هزاران  
معتاد را از دم تیغ مرگ آفرین خود گذرانده، این  
ابرجنایتکار تنها در یک شب ۹۰ معتاد قاچاقچی

جزء را در ملایر حلق آویز کرد. ۱۰ مایس از سال،  
سخنگویان همین جنایتکاران اعلام می کنند که اعتیاد  
وقاچاق مواد مخدر در ملایر پیدا می کند! پس از ۹  
سال که از آن "جراحی" میگذرد، تنها در سال ۱۳۶۷  
در تهران متعاقب طرح "والعادیات" کمیته انقلاب  
اسلامی، ظرف چند ماه "یک تن مواد مخدر که قسدرت  
آلودگی ۷ میلیون نفر و نزدیک به ۷۰۰ میلیون  
تومان ارزش داشت" کشف گردید! (کیهان تیر ماه  
۱۳۶۷). و فریادی "قاچاقچیان یکی از کمیته های تهران  
در همین رابطه اعلام کرد که: "این معضل جامعه  
دارد توسعه پیدا می کند و با قیمت ارزانی، الان نان  
اگر کسی بخرد با یکدفع با یستدولی برای مواد خریدن  
صاف لازم نیست و قاچاقچیان بین المللی هم فهمیدند  
که دستکاه قضا شی در قبال این مبارزه انعطاف

سبب میگردند تا چشم بر این راهها و دست اندرکاران  
ببندند، سودورزیها شی که همچون جیب های  
خودشان و کاسه لیسانشان بی انتها است!

اینان همچنین خوب می دانند که معتاد  
قربانی ستمگری سرمایه و قربانی مناسبات  
اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه عقب مانده-  
اشی است که در تار و پود سرمایه به زنجیر کشیده  
شده است، فقهای جنایتکار خوب می دانند که  
دستاوردهای حکومتشان، یعنی بیگاری، فقر و  
فرهنگ مرگ و نیستی و... اعتیاد آور بوده و هست و  
معتاد، بعنوان بیماران، قربانی چنین دستاورد-  
های شومی است!

اما فقها و مسئولین حکومتی، برای آنکه هر  
ازگای خاک در چشم مردم بیباکند، بر بیوق و کورنای  
مبارزه با قاچاق مواد مخدر و اعتیاد می دهند و  
های هزاران قربانی خود را بر چوبه دار می آویزند  
تا وانمود کنند با قاچاق مواد مخدر و اعتیاد مبارزه  
می کنند! در اینگونه مواقع همه جلادان دست بکار  
می شوند. موسوی اردبیلی اعتیاد را یک "مسأله  
سیاسی که به منظور تباهی جوانان "بروز کرده  
است، مناسبات مدوقول می دهد که: "برای ریشه کن  
ساختن فساد اعتیاد در جامعه، به زودی ستاد  
فرماندهی مبارزه با مواد مخدر متشکل از قوه  
قضائیه و مجریه در کشور تشکیل خواهد شد" (رسالت  
آذر ماه ۱۳۶۷) و مختار گلانتری جانشین فرماندهی  
کل کمیته انقلاب اسلامی هم برای ریشه کن ساختن  
"فساد اعتیاد" رهنمود می دهد که: "۸۰ درصد مردم  
خواهان بازگشت آقای خلخال برای مبارزه با

# کودکان در زندان (۱)

## بعد از اردوگاه‌های مرگ نازی تاریخ بخاطر ندارد!



## کودکان در اوین

یک راهروی باریک جلوی درسلول‌ها وجود دارد که معمولاً روزی یک ساعت در روز بچه‌های همه سلول‌ها را بیرون می‌آوردند و بچه‌ها می‌رفتند با هم بازی می‌کردند. (۱) بدلیل این‌که شبیه با زجوشی نزدیک سلول‌ها بودند بیست شلوغ می‌کردند و صدا نشان در میا مد. بمحردیکه صدا نشان بلند می‌شد مجبور بودند چند روز در سلول بمانند و تنبیه می‌شدند و در جهنم واقعی همین راهروی باریک را سبز از کودکان دریغ می‌کردند. بهنگام تنبیه بچه‌ها جلوی شکاف مستطیلی روی درب سلول که از آنجا غذا را سداخل می‌دادند می‌نشستند و صدا مسئول بند را صدا می‌زدند. بچه‌ها با تمام وجودش از مسئولی بند متصرف و سداخل گرفتن اجازه خروج مرتباً صدا می‌زد: خواه‌رنا طعمه‌جان! خواه‌ر سبیل‌جان! بچه‌ها سعی می‌کردند خودشان را شیرین نشان دهند تا نشان بدهند در دوزخیمان راهی با زکند و در مقابل ساعتی در راهروئی تنگ و تاریک سازی مشغول کردند.

بچه موقعی که با ما درش دستگیر می‌شود و از ما درش جدا می‌کنند و سداخل زنگنه ما در درجا لبیکه سرا با غرق خون است و با هایش ورم کرده و سیاه شده... و روی دست و پا می‌خزد و نمی‌تواند با بستند، بچه‌ها را و سر می‌گردانند. بچه دیگر حاضر نیست لحظه‌ای از ما درش جدا گردد و گوئی او که در عمر کوتاهش همواره مورد حمایت بزرگترها سوییژه ما درش بوده، اکنون می‌خواهد از ما درش کنجسته دیده‌اش حمایت نماید! وقتی ما درش را اسرای با زجوشی صدا می‌زدند بچه‌ها با او میرفت و اگر ما درش بخاطر این‌که او مراحل با زجوشی را شنیدند اصرار داشتند که در سلول بمانند و خجسته‌ای و خجسته‌ای از ترس این‌که می‌باید دوباره او را از ما درش جدا کنند می‌کشید. ما زجوا این بچه‌ها را به‌بها نه این‌که بی‌سرویم بشوئیر بدهم بخوری! از ما درش حسدا کرده بود ما درش تعریف می‌کرد که هر وقت با زجوشی می‌گویی سدا بر می‌جسی سدهم تو بخوری بچه‌ها هیچ وجه قبول نمی‌کنند و ما درش از گردن ما درش آویزان است. یکبار ما زجوشی را گفته بود ما این‌جاست چیست؟ و بچه‌ها جواب داده بود: اینجا زندان اوین است و ما زجوشی بوده‌ایم اینجا هتل اوین است و بچه‌ها ساحت مخالفت می‌کردند و می‌گفته‌اند اینجا زندان اوین است. او بعضی روزها می‌نشست و در حالیکه غم‌سنگینی بر چهره‌های کودکانه‌اش ظاهر می‌شد می‌گفت: "چه می‌شود بین دیوارها را خراب کنیم، بعد از این‌که از آندم یک کلنگ می‌آورم و همه این دیوارها را خراب می‌کنم تا همه‌ها خانه‌هاشان بروند."

بدلیل نبودن غذای کافی و خوب این بچه‌ها واقعا حرص می‌زد. مثلاً مدتی ما ۴ نفر در سلول یک تا یک قاشق و نیم مربای هویج میدادند و بچه‌ها اضافه یک قالب کرمه صدگرمی (و گاه دو سوم یک قالب کرمه صدگرمی) این بچه‌ها مربای خیلی‌سی علاقه داشت و در عین حال میدیدم مقدارش کم است بخاطر همین سعی می‌کردند خیلی سریع بخورند. قبل از این‌که بچه شروع به خوردن کنند با شتاب بی‌کودکانسه شروع به خوردن می‌کردند. همین‌طور در مورد پنیر (که آنهم دو سوم یک قالب صدگرمی کرمه برای چهار نفر بود) که حدوداً نفری ۱۷ گرم (هفته‌گرمه برای یک نفر!) می‌رسید، بچه‌ها سریع و خالی‌خالی پنیر را

موش کوچولوی سلول ما! سرانجام تعداد زیاده‌ای زندانی شکنجه‌شده و آش‌ولاش را دید که به دلیل شدت زخم‌ها از طرف بهداری می‌آمدند و باها نشان را پانسمان می‌کردند و مرتباً سؤال می‌کردند و کم‌متوجه شده بود که بعد از این‌که آنها را صدا زده می‌برند، اینچنین سلاخی سرشان می‌آید. به همین خاطر از زجوشی که ما درش را صدا می‌سزد شدت وحشت داشت و متصرف بود هر کسی را برای با زجوشی صدا می‌زدند که کوچک‌ترین نگران بوده‌گی بر می‌گردید و با چگونه شراشلی؟

یکبار که بچه‌های راهرو و بیرونی سلول رفته بودند با بچه‌های دیگر سلول‌ها که بیرون آمده بودند بازی کنند با یک سربچه به اسم (۰۰۰) بسه پشت پرده یعنی به قسمت با زجوشی (۲) رفته بود که وارد قسمتی بشوند که زیر زمین (۳) راه دارند که یکدفعه متوجه مردی میشوند که خونین به میله‌ها بسته شده است. نگاهبانان با سرعت جلوی آنها را گرفته و به سلول

بر می‌گردانند. بچه‌ها دیگر آرام و قرا رت داشت گوئی هر لحظه ممکنست قلبش از قفسه‌سینه بیرون بیاید... ما هابنه می‌توانستیم بفهمیم که توان وظرفیت یک کودک، موجودی که با بدبندیای زیبایشی‌ها و عروک‌ها و هدایا، بدنهای بوسه‌ها و نوازش‌ها، بدنهای ترنم‌آهنگ‌خواستن و تمنا کردن و هزاران جواب خندان و شیدائی دریافت کردن، تعلق دارد، چقدر است؟ و نه جوابی برای پرسش دردت‌ها و داشتم. آنچنان وضع روحی هوش کوچک سلول ما وخیم شد که ما درش تقاضای فرستادن او را به بیرون می‌کرد ولی دوزخیمان قبول نمی‌کردند، تا این‌که بعد از چند ماه با لایحه بچه‌ها را از زندان آزاد کردند.

آهوی کوچک در بند ما حاضر می‌شد از ما درش جدا کرد. گوئی رنج جان‌نکاه ما درش تا اعماق او ترا ویده‌است و تمام داستانهای زیبا و عطرآگینسی که ما درش در مورد بیرون، پارک‌ها، شیرینی، جشن و سرور و مدها عروک و با دبا دکی که فقط و فقط به او تعلق دارند و در بیرون انتظارش را می‌کشند، نمیتوانند موش کوچک ما را که میدیدیم چگونه در

در صفحه ۷

می‌خورد. یکبار به او گفتیم تو موش شدی و پنیر را خالی‌خالی می‌خوری! و بعد از آن این جواغ سبز سبها نه خوشی شده بود برای این حسرت کودکانه و هر وقت پنیر می‌آوردند بچه می‌گفت: "من موش هستم پنیر خالی‌خالی می‌خورم".

معمولاً نفری سه جبهه تنده هر کس در روز میدادند، چند ناهای در روز صرفه جوشی می‌کردیم و چون در طول روز هیچ خوردنی‌ای جز نان که در سلول بودند اشتیم وقتی گرسنه می‌شدیم تا نان را در آب پنیر که از صبح ما شده بود می‌زدیم و خاک قند را روی نان می‌ریختیم و می‌خوریم و بچه‌ها می‌گفتند: "مثلاً کزک کنید یا پنیر بپزین می‌خوریم".

از آنجا که سلول مخصوص تازه‌واردین بود و آنها مورد شدیدترین شکنجه‌ها واقع می‌شدند و با بدن‌ها و چهره‌های غرق خون و در هم شکسته سلول‌ها آورده می‌شدند، این صحنه‌ها بچه‌ها را تا آستانه جنونسی کودکانه می‌برد و معلوم نیست اگر بچه‌ها دوام آورند!

و با قیامت‌ها!؟ و تعادل روحی خود را حفظ کنند در آینده چه مسائل روحی روانی‌ای خواهند داشت؟

مثلاً موش عزیز سلول ما! که میدیدم درش میلنگد و روی دست و پا راه می‌برد، مرتباً علت امر را با زبانی کودکانه جویا می‌شد و هر چه ما درش می‌گفت زمین خورده‌ام و با ایم درد می‌کند و هیچ وجه قبول نمی‌کرد و همه‌اش سعی در کشف این مسئله داشت. بارها بهنگام بازی در راهرو، در همان راهروی جلوی سلول‌ها که چند متر از طرف ترسبه شکنجه‌ها ختم می‌شد و بهنگامی که گوئی غوغای کودکانه می‌روند تا برای لحظه‌ای کوتاه بر شرایط جهنمی این قتلگاه خونین چیره‌گرد، بناگاه بعضی کودکان ساکت می‌شدند و چهره در نقطه‌ای ثابت می‌وختند گوئی هزاران پرسش، هزاران آندوه‌کهنسال و دردت‌ها و ربه‌مراه‌هزاران تمنا و خواهش کودکانه که می‌توانست آرزوی عروکی با شادیا با دبا دکی یا چندگرمی پنیر و قاشقی مربا برای موش کوچولوی ما، در نگاه‌ها و خاطر عظیم ما کوچکشان هویدا می‌شد. صحنه‌ها شکی که برای انقلابیین در زنجیر خود عمیق‌ترین دردی بود تا زبانه‌های از شیخ!

## ای خاوران، ای خاوران میعادگاه ما دران

گزارشی از

مجلس یادبود یکی از رفقای شهید

ظا هرا همسرش بود گفت که فلان شعر را بخوان، پیرزن شروع به خواندن شعر کرد و بعد از آن سرود "ای خاوران" را خواند. پیرزن مادریکی زنده‌سادی سا زمان بود و با صدای ضعیف که حکایت از غلیبی مسائل داشت میخواند و میخواند: "ای خاوران، ای خاوران، ای خاوران میعادگاه ما دران، تکیه گاه خاوران، پایگاه همسران... درمقاطع هر شعرو سرودخواهرمان ماها... را که از زندان فرستاده بود در قطعه‌های کوتاه برای حفارمی خواند: ... همسر! زیبایم! خوب! و بختی در گلویش میشکست و قطراتی اشک و با زما بقی نامه را میخواند. در میان تمامی حفاریک چیس عده‌ای از آنها را از دیگران متمایز میساخت و آن عده ما دران شهید بودند. زنی را که در آنجا میدیدی نمیتوانستی از ظاهرمصورت او حدس بزنی که او خواهر شهید است یا همسرش، اما ما دران را با وضوح از ظاهرشان میشد تشخیص داد. چرا که گیسوان همه آنها چون برف سفید شده بود. آنان اشکهایشان را با غرورتما از چشم جاری می کردند و با غرورتما آوازهاشان را با استقامت خود و فرزندان شان را سر میدادند. واقعا هم از دامان چنین مادرانی باید نچنان فرزندان پرورش یابد. آری در آن مجلس فقط به جرات می توانستی با انگشت خود نشان بدهی و بگوئی که او مادر... ما در... است. (آخر ما دران را با اسامی فرزندان نشان صدا میزنند) راستی کدام کلمه را جایگزین کلمه ما در میتوان کرد. ما دری با ۴ فرزند شهید. ما دری با ۲ فرزند شهید... مجلس در اوج صداقت و شرافت کمونیستی بیایان خود نزدیک میشد همگان از جای خود برخاستند و به پاس احترام رفیق شهید... و دیگر شهدای سا زمان، سرود "سرازمستون" را سردادند و همزمان با خواندن سرود گللهای سرخ را بر پر کرده و بر روی عکس شهید ریختند. با دشان گرامی! راهشان پایدار باد!

بلشویک و ربا بیدجتید، چه کنند با دل چون آتش  
ما آتش تیر

با دروهای کمونیستی

منتشر شده است



سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)  
بولتن مباحثات طرح برنامه

شماره ۱

آوردند. یک پتو، یک ساعت و لباس و مقداری پول این کل وسایل شخصی او بود. نه آدرس مزارش را دادند و نه وصیت نامه اش را. چند روز بعد قرا شد که مجلسی به یاد دیودا و در خانه ما برگزار شود. صبح آن روز خواهرم گفت که بعد از ظهر زودتر به خانه بیاید چرا که میهمان قرار است بیاید. من تا کنون به مجلس ختم کمونیستها نرفته بودم و اولاً زاین مسائل اندوخته‌ها را گریزانم. آن روز من کمی دیرتر به خانه رفتم. از حیاط خانه دیدم که اطفاها برای استازمردمی که برای یادبود رفیق شهید آمده بودند. وارد اتاق که شدم زنانی را دیدم که همگی با سیاه تین داشتند. اول فکر کردم که میهمانان عادی هستند، بعد که چشم به دیودا را طاق افتاد متوجه شدم، اینها آن خاوران شهیدای سا زمان میباشند. بر روی دیوار اتاق از گل سرخ ستاره‌ای ساخته بودند و عکس رفیق را وسط ستاره سرخ چسبانده بودند. با شین دیوار



طاقچه‌ای بود که پراز عکس شهدای سا زمان بود. هر کسی که به مجلس آمده بود، عکس عزیزا ز دست رفته خود را با خود آورده بود و در کنار عکس دیگر رفقای شهید گذاشته بود. اتاق پر از گللهای سرخ شده بود و دیوارها با اشعار انقلابی تزئین شده بود. هر کسی شعری، سرودی داشت میخواند. فضای اتاق آکنده از اشعار انقلابی شده بود. از گوشه‌ای از اتاق صدایی بر میخواست: "برسینه ات نشست، زخم عمیق کساری دشمن، اما... هنوز این شعر تمام نشده بود که از گوشه‌ای دیگر سرودی سرداده میشد و بعد از اجرای هر قطعه، حفار درود میفرستادند. پیرمردی که روبروی من نشسته بود، بلند شد و رفت به خانه‌ای که

توضیح تحریریه: اسم رفیق شهید واسم محصل را بدلیل زیر فشار قرار نگرفتن خانواده شهید، در گزارش حذف کرده‌ایم.

"میخواستم فقط از مجلس یادبودا و بگویم ولی بگذارد اول شروع کنم. خواهرم ما دران مجلس یادبود یکی از دختران فامیل که مجاهد اعاد می بود با زکشته بودند. برا در خانه نبود که او هم آمد. صحبتها حول وحوش اعاد میا بود. من جای خواب خود را بهن کرده و پتو را روی خود کشیدم. خواهرم با برا در صحبت میکرد و به او میگفت که خبری ندارم؟ برا درم میگفت نمیتوانم، ولی فکر میکنم... راهم زده اند، اما اطمینان ندارم. خواهرم به او گفت اگر خبری شده بگو. من خودم را آماده کرده‌ام ولی با زبرا درم گفت نمیتوانم و با زهم خواهرم با فشاری کسر دو با لآخره برا درم گفت که به..."

زند زده اند و گفته اند که جمع به بیاید کمیته... ناگهان مثل اینکه خاک مرگ بر خانه ما پاشیده شود، همه ساکت شدند. ما دران از جای خود برخاست و گفت چه شده؟ خواهرم گفت هیچ تمام شد... راهم کشتند. در همان حالت که در جای خود خوابیده بودم، اشک بی اختیار از چشمم جاری شد، با ز ضربه دیگری بر پیکر خانه ما. آن شب در تنهایی همه گریه میکردیم. ما درم گریه میکرد و میگفت حیفا از معرفت تو... فردا صبح که خبرشها دت رفیق... به فامیل و دوستان رسید، دسته دسته برای تسلیت به خانه ما آمدند، حتی ترسو ترین آدمها هم به خانه ما آمدند. جمع رفتند و سایل شخصی او را از کمیته

# نه... باورنگن!

## تا وقتی لباسها بیش را نگر فیتیم باورنگن!؟

"خواهر خوبم سلام!

این بار با سلامی دردناک از فرستگها دوربا قلبی که با درد قلب شو آشناست ناممرا شروع میکنم. افسوس که با یداینطور بنویسم و با اینکه ذهن و قلبمان نمیتواند باور کند با یداین شگنجه دهشتناک را تحمل کنیم و ببینیم که عزیزترینها - یمان چونان خون رگهای خورشید بزمی - تا ریک با ریدند.

خواهر عزیزم میدانم که رنج بسیاری را تحمل میکنی و بسیار مشکل است که شما دوتا در آنجا این بار غم را به ما دگی بر زمین بگذارد ولی چه کنم که گردش روزگار بر این قرار بود و این زخم دردناک قلب همه ما را دردی بسیار عمیق سوغات آورد و تا چاریم که تا با یان عمر به دنبلمان بکشیم و همیشه افسوس آن لحظاتی را که در کنارشان بودیم اما درست از وقتمان استفاده نکردیم، بخوریم.

خواهر خوبم میدانم که قلب بزرگی داری و بقول شوهرت (... ) در شدیدترین فشارها بهترین تحملها را از خود نشان میدهی و این خوشحال کننده ترین چیز برای من است. و اینک رفیقی و همسری خوب ما ننند (... ) در کنار است و ما میدانیم که تو با تقسیم کردن بار با او بهتر آن را به مقصد میرسانی. پسر شیرینت میتواند بهترین نویسد و م زندگی و حتی زندگی بهترش با شد.

خواهر جان دردی بزرگ بود اما از شهر یور ما انتظارش را داشتیم. با رها ما من بعد از مراجعه ساعتها گریه میکردم و من احمق به او میگفتم نه ما من تا وقتی لباسهای را نگر فیتیم باورنگن! او صراحتاً گفت که چنین است و ما نمیدانستیم که باورنگنیم! راستن را بخوای همین الان کسه هشت روز آن جریان لسننتی میگردد هنوز نمی توانیم باورنگن و گاهای املا با دم میرود که عباس خوبم دیگر نیست و احمدشاداب و سر حال دیگر چهره ای برای خندیدن ندارد. اما چه باید کرد بقول ما ما من تا وقتی که زنده ایم وظیفه داریم زندگی کنیم و با زهم به قول ما ما من دست تقدیر چنین خواسته است، عیبی ندارد ما هم می پذیریم، اما برای من این نقطه عطفی است و در زندگی ما دیگر گونی خاصی ایجاد کرده است. نمیدانم از جریانات برایت کامل بنویسم یا نه؟ راستش را بخوای روزهای اول اصلاً خوب نبودم اما از اینکه تونبودی بسیار خوشحال بودیم. گرفتسن ساک و پذیرفتن ما ما من بسیار دردناک بود اما در مجموع ما در خوب و مقاوم ما همه ما را شرمسزده کرد، چرا که بسیار طبیعی برخورد کرد و هوای همه قضا با راداشت و با چشمان روشنتر و ضمیری آگاهتر برای بقیه قضا با ما ده میشود.

این روزها او از متولد شدن عباس و دیگر خاتراتش بسیار بر ایمان تعریف میکند و بقبول آبی منصوره شها مت ما ما من از همه بیشتر است صدیقه خانم اصلاً روحیه خوبی ندارد چرا که نگران دخترش زاله است. طلوع ( دختر کوچک شهید احمد ) و ربا به ( دختر کوچک شهید عباس ) خوبند. طلوع در

تمام این مدت بیشترش را با من بود و تقریباً قضا با را میداند. البته نمیدانم که چه تا شیری در زندگی خصوصی اش دارد ولی به آرزیتا گفته بود که اینطور شده است! طلوع بعد از این قضا با اصلاً از احمد صحبتی نمیکند ولی خیلی کنجکاواست. مثلاً امروز به من گفت چرا سیاه پوشیده ای؟ یا عکس عباس خوب را که بزرگ کردیم در خانه دیده است و میگوید و کیست؟ برای که سید گل خریده اند؟ و خلاصه حسابی کنجکاواست.

روزی که من به مراد هفت او را برگزارد کردیم عده ای از همدردانمان آمده بودند و این خود تسلی خاطر بسیار است. قرار است از این به بعد هر جمعه به قبرستان برویم و با آنها درددل کنیم. ما ما من هیچگونه فشاری در مورد اعتقادات خاص خودش ندارد و خیلی خیلی خوب برخورد کرد. آقا - جان خیلی گریه میکرد ولی حالا در بیمارستان است و حالش خیلی بهتر شده است.

خواهر جان میدانی که ما از اوضاع و احوال اینها آگاه بودیم. آن روزی که عباس بمن گفت برای بچه دار شدن منتظر من نباش میدانست که چه خواهد شد. گرچه بسیار رتلخ و ناگوار است اما آنها فهمیدند که دیر یا زود مرگ را در آغوش میکنند.

آنها به چرا مرگ خود آگاه باشند ما بی چرا زندگانیم

خواهر خیلی خیلی خوبم. میدانی که آن شب اول به مهری و محمد و بقیه بچه ها گفتم که خیلی بیشتر از گذشته دوستان دارم. حاله به تو میگویم که تو را نیز بیشتر دوست دارم و انتظار دارم و این حق را برای خودم قائلم که همه منظور که زندگی می کنیم و چه بسا بهتر از گذشته، شو شو هر ویس کوچکت نیز با ید بهتر زندگی کنید، چرا که ما برای خودمان شایسته ایم.

میدانی جای خالی است که از خاطرات عباس و خوبیهایش برای ایمان بیشتر بگویم. شبهای زیبا دیو با خاطرات شیرین احمد و عباس تا نیمه شب بیدارمانندیم و خندیدیم. چرا که آنها از خود فقط خاطره شیرین و شاداب به جا گذاشتند. محمد میگفت میخواهم سم پسر مرا عوض کنم و آنرا عباس بگذارم، او میگفت که عباس... نباید بمیرد و با ید زنده باشد که بعد از فروکش احساسات به این نتیجه رسید که کار درستی نیست و عباس در جمش زنده نخواهد بود. او حالا دیگر روشنتر و بهتر در قلب و فکر همه ما زنده است و ما با ید او و با دآوری خوبیهایش هر روز با او مشورت میکنیم و درسهای جدیدتری می آموزیم.

خواهر خوبم، خواهر عزیزم که قلبی بزرگ داری که میتواند عشق عظیم و درد عظیم را یکجا در کنار هم جایگزین کند. آن روزها من مطمئنم که تونبیز مانند ما بدرستی این درد را متحمل خواهی شد و آنچه که با ید از این ماجرا می موزی و... قلب روشن و دردناک تو را میبوسم و میدارم که خوب و

از: تان های

## گل های سرخ



دیروز ترا گشتند آنجا! در استان دهکده. ترا بروی زمین انداختند و پیش از آنکه خود را روشنند با چشمانی پر از کینه مردم را تهدید کردند: این یک کمونیست است و اورا نباید به خاک سپرد.

اورا نباید به خاک سپرد؟ هنوز آنها نایدید نشده بودند مارتا در تابوتی سرخ به گورستان رساندیم. همه مردم به بد نبالت بودند جوان و پیر زنان و مردان و عزاداران تو در هر قدم زیاد تر و زیاد تر میشدند.

زیاد تر و زیاد تر میشدند و صفهای آنها فشرده تر. آرامگاه تو در بالای تپه است این گهارا د خنری برای تو جیده است

\*\*\*

این تاج را بریزنی بافته است و این پایه های گل سرخ را من بر روی گور تو میکارم.

\*\*\*

گورتو بر تپه ای آن بالاست در زیر فرشی از گل های سرخ عطر افشان و شاداب.

آنها غیکه از پهلوی آن میگذرند بروای تماشا می آنرا اندرند.

گورترا، ای کشته شده!

گل های سرخ، گل های سرخ آراسته اند تو کوئی خون تو است که در آنها شکوفان میشود.

در تاریخ میهن ما

آخرین نبرد از آن ما است.

در صفحه ۲

## کودکان در زندان

حسرت نخودی پنیرو قاشقی کوچک مریامیسوزد، مقامت نموده دست از گردن ما در بکشاید. اما جا ذبه رویایی اینهمه زیبایی ولذت کودکا نه که ا حتی بدلیل عدم تجربه قبلی شان تا بدنمیتوانست خواب آنها را نیز دیده باشد، ورا بر رفتن تشویق میکرد و بسر نهال روبه رویش اما اکنون کوچک مهر ما دریش که حتی در این قریب نگاه نیز از زرشدها زنده نده بود، غلبه میکرد. سرانجام وقتی از ما در بزرگی که با آ شهمنه نعمت، بیرون انتظار او را میکشده و هر روز او را به پارک ها می بوسست هزاران برادر پسران را هروزی جلوی آن میسرده صحبت و صحبت ها شد، کودک قبول کرد که برود: "پس من میروم، توفردا بیاید!"

بعد از آزادیش از زنجیر خیلی زاین وقایع وحشت آور را برای ما در بزرگش تعریف کرده بود بعد از نماز که ما به ما درش ملاقات دادند، موقعی که بچه را میخواستند به ملاقات ما درش بیاورند تسبب کرده بود و میترسیدند که مجبور با شد و با ره پیش ما درش برگرد و گریه میکرد و میگفت که نمیخواهم به ملاقات بیایم. (۲) او ما در بزرگش را محکم چسبیده بود و میگفت: "پیش ما مان نمیروم، نمیروم...". ما درش که این صحنه را دیده و صدای فرزندش را شنیده بود که چگونه ز دسترس چشمان تشنه او و دستانی که برای لحظه ای لمس کردن او گرفته، و تنی که برای چشیدن گرمای هستی بخش او در دنیای تا زینها و خون جاری خورشید انسانی، در شعله خویش میسوزد، میگریزد، آنچنان در هم کوبیده شده بود که تا هفته ها نمیتوانست خود را کنترل کند، این با روت از جان برخاسته در انفجار هستی آهنگونه گوناگونش، گوش هزار باره همگین تر از تا زینها دشمنان بر جانش مینشست و او را در هم خرد میکرد. روزها میگریست و اشیا را که قبلا کودکش بیای گرفته بود میپوشید و با آنها بنجو امینشست. تو گوئی از اینهمه دل مشغولی بود او را او، ما نیز عطر موش از بندگ ریخته سلول مسلمان را بدون حضورش میشنیدیم!

علت اینتکه این بچه را در زندان نگاه داشته بودند تنها و تنها وارد آوردن فشار روحی به ما درش وسیع در تسلیم او بود. مثلا یکبار که ما درش را مورد شکنجه قرار داده بودند با زوجیه ما درش گفته بود: "اگر جای شوهرت را نگوشی و اطلاعاتت را ندهی بچه ات را میآوریم اینجا و یک گلوله توی مغزش خالی میکنیم و ما در میگفتا و چه گناهی دارد، او که از جهان چیزی نمیفهمد، هر کاری با او میخواستند بکنید با من بکنید و تهدید میکردند که اگر نگوشی او را میکشیم! ما درش میگفت در چند روزی که پیشم نبود بیطر زدیوانه و آری نگران و مضطرب بودم، که نکنند او را تحت فشار قرار داده و اذیت کنند، دو خیمنان فدیشری در زندانهای خمینی ده ها کودک و بچه حیوانی - ترین شکل گروگان گرفته و به وسیله شکنجه و عاملی برای انفجار ظرفیت ترین و آسیب پذیرترین احساسات و عواطف انسانی تبدیل نموده اند. درود او افتخار بر قهرمانانی که با عشق بیگراشان به انسان و انقلاب این کشیف ترین شیوه آدمکشان را اغلب بی اثر ساخته و میسازند.

## نامه ای از ایران ...

دا ایم از "اسلام شرقی" حرف میزد. بهمین دلیل مراسمی را که قرار بود جمعه قبل بمناسبت هفت دکترا می برگزار شود لغو کردند. و این مسائل همگی انعکاس گسترده ای در سطح شهردار شده است. همزمان با این گونه وقایع روز بروز موج دستگیری و تعقیب و مراقبت ها افزایش مییابد. قیمت ها نیز تا حد بسیار زیادی بالا رفته اند. دلار دوباره به قیمت سابق ۱۳۰ تومان رسیده، طلا هم همینطور. همگی اجناس دیگر هم بدست بالا رفته و گران بی باقیه است. قطع روزانه ۶ ساعت برق مردم را زده کرده، مردم واقعا جانها را به لبشان رسیده است. اساسا هیچگونه تناسبی بین خرج و دخل وجود ندارد. دیگر کار دوم، مسافر کشی و خرابی و فروش هم دردی را دوا نمیکند. سیگار تیرا پس از آنکه از آن شده است ۷۰ تومان میفروشند. ۵ کیلو روغن نباتی ۱۲۰۰ تومان و ۰۰۰ مردم همگی بستن قرار دادهای جدید با آمریکا، فرانسه، انگلیس، آلمان و همینطور شوروی و بلوک شرق را محکوم میکنند. بعضی نیروگها به علت نداشتن سوخت (گاز) از کامی فتنند در حالیکه همین گاز را به شوروی ما در میکنند. دیگر بچه ها جنگ هم وجود ندارد، مردم تشنه آگهی و مهمتر از آن سازماندهی هستند. این فوق العاده مهم است. بیایان جنگ شرایط اساسی موجود را نه تنها از زمین نبوده است بلکه بیهوشی را نیز از دست جنایتکاران حاکم گرفته. این فرصت را نباید بیهوشی ز دست داد.

شنبه ۶۷/۹/۱۹

چون گذشته برای بسیاری نا شناخته ماند. امری که دیری نخواهد پاید. انسان که حافظ و خیال و مولانا و فردوسی در دل مردم جای گرفتند جای نیما نیز آنجاست.

زیر نویس ها:  
○○○○○○○○○○

- ۱- شغیبه کدکنی. کتاب ادوار شعر فارسی ص ۵۴.
- ۲- بیوگرافی به زبان خودش کتاب نمونه های از شعر نو.
- ۳- از نامه نیما به عشقی در سال ۱۳۰۳.
- ۴- منبع فوق.
- ۵ و ۶- از نامه با حسن ظهیری در سال ۱۳۲۲.
- ۷ و ۸- از نامه به نوروا ما می در سال ۱۳۲۲.
- ۹- از نامه نیما به برادرش لادین در سال ۱۳۰۱.
- ۱۰- از نامه به دکتر تقی زانی در سال ۱۳۱۰.
- ۱۱- از نامه به جلال آل احمد در سال ۱۳۲۲.
- ۱۲- از نامه به شهزاد در سال ۱۳۲۳.



عزیز جان سلام، امیدوارم که حالت خوب بوده و سالم و سر حال باشی. شنبه ۱۹ آذر ماه است که این نامه را برایت مینویسم. حدود دو هفته ای از ارسال آخرین نامه ام میگذرد، من هم خوبم و مشغول زندگی.

از ایران اگر میخواهی بدانی، اعداها کماکان ادامه دارد، تا ز بعد از مدت ها سران رژیم تحت فشارها گوناگون به این "تاهات" پاسخ میگویند. هر کسی را بگویی کشته اند، ثواب، دارای امان نامه، توده ای، اکثریتی و... حتی در رشت یکی از جوانان آزاد شده را که ماهی یکبار رورقهای را در دستانتی امضاء

میکرد دستگیر کرده و اعداهاش کرده اند. موج وسیع دستگیری و سر با زگیری نیز شدت یافته است. با آنکه ابعاد کشتار و اعداها مزنند این بی باقیه است اما بدلیل متعددی از جمله قطع ملاقاتها، و مهمتر از همه جوخه های ورعب و وحشت حاکم بر جامعه و عدم سازمان یافتگی مبارزان تازه شهدا و زندانیان هیچگونه اعتراض سراسری و مهمی صورت نگرفته است. با آنکه اکثریت مردم از زوج اعداها با خبر شده اند اما از حرکت اعتراضی خبری نیست.

پس از قتل دکترا می توسط باندهای تروریستی حزب الله جونا جوری بر جامعه حاکم شده است. طی مراسم ختم دکترا می تظاهراتی شکل گرفت که با شعار دادن بر ضد اعداها، دیکتاتوری و توطئه همراه بود. عده زیادی از شرکت کنندگان توسط نفوذی ها و افراد لباس میدلسنا سایی شده اند، وعده معدودی را هم ما نجا دستگیر کرده اند. سخنران این جلسه نیز که آخوند جوانی به نام اشکوری بود یک کلمه از ما مودولت و... نگفت و

## نیما شا عر مردم از صفحه ۱۴

را هر سید و "گلهای مسترن" اتا قش اسیرا بین طوفان شدند و لیا و دل به طوفان نسپرد. اسب خویش زمین کرده، همچنان، چون قیل، بسان "چشم زندیکی" در کنار "شب پا" ها و "آهنگر" ان باقی ماند.

زبان شعر نیما، زبان نیا است خاص، زبان تکیه در جو و خفقان دوران پهلوی رشد کرد و همیشه زندان و شکنجه، سرکوب و فرمانداری نظامی و ساواک را پشت سر خویش احساس می کرد. زبان تکیه میخواست بر خلاف رسم معمول نیز با شود "شعرا مجهز کندب برای موسیقی دقیق تری که در میان طبیعت تا بستگی بیشتری دارد و عجا زمی کنند" (۱۲)، زبانی که میخواست انقلابی در شعر پیدا و در دو وزن و قافیه را در هم بریزد. همه اینها دست به دست هم داده زبان شعری نیما را ویژه می کرد و اندوختی می گردید تا شعرش نتواند جایگه واقعی خویش را در میان توده های سی که او برایشان شعری سرود با زیاده، اختناق آریا مهری نیز اما که هیچگونه برداخت و برورسی همه جا نباشد از اشعار نیما را نمیداد. در نتیجه اشعارش همچنان برای توده ها غیر قابل دسترسی باقی ماندند نتیجه آن می شود که قدر این شاعر گرانمایه،

# از این میان، حتی یک گلو از نبا یدفرا موش شود.

"از اینک نتوانستیم بهتر از این با شما مفاقم، زندگی خوبی را برای آنان که می مانند، آرزوی-کنم"

"همسر دلبندم و پسرنا زنیتم، در این لحظات با این زندگی ام برای شما زندگی خوش و خرمی آرزو مندم. همسر برای من ناراحت مباش، من در زندگی مشترک کوتاهی که با همدا شتیم سعی کردم برایت همسری خوب باشم، پسر سعی کن در زندگی انسانی شریف و با شخصیت باشی"

"دخترک دلبندم، وقتی بزرگ شدی همه جا بذرم محبت و عشق بباش، خدا حافظ همسر عزیزت سر از جانت بدوست داشته و دارم، مرا ببخش که نتوانستم آرزوهای زیبای تو را جامه عمل بپوشانم، تنها خودم را به مردم زحمتکش میهنم مدیون می دانم"

"... قلمب سرش را ز مهر و محبت شماست و برای شما همه اقوام عزیزان و انسانیهای شرافتمند می طبد. همسر مهربانم، ایران من، ایران عزیز، جانتان من... تو با دیدن آنی که زندگی جریان دارد و هیچگاه متوقف نخواهد شد... اگر چه در زندگی هیچ چیزی نداشته ام اما هر آنچه هست متعلق به همسر من می باشد. مادر ای دریای بیگانه مهر و محبت و ای چشمه زلال انسانی، تمنا دارم صبر و متانت خود را چون گذشته حفظ کنید"

"این چند خط را به عنوان الوداع شادمانه برایتان می نویسم... ما در آرزو داشتیم بهرسم و شادمانت نما بیم ولی می بینی که مقدر نشد و میدانی که این مرگی خودخواسته است و..."

افسوس، همه اسناد خونین روح و مفاومت مردم میهنمان در دسترس ما نیست. بسیاری از گلو ازها، گل آوازاها و گل خشمها در سینه ها و حنجره های پاک و مفاوم شهیدانمان و در پشت حصاکتار گاهها و شکنجه گاههای یمن مانده اند. اما چه فیمین گنجینه موجود، همین گلخانه موجود، عطر و بوی همه آن واژه ها را با خود دارد، از گلخانه معطر عشق و آزادی ورنجهای بزرگان پاسداری کنیم، گردآوری و پاسداری از این اسناد، ستایش اندیشگی و کردار بزرگوارانی است که دنیا ز تاریخ و آبروی جهان و انسانیته اند، بزرگوارانی که "در جسم خود فانی اما در عمل خویش جاویدند."

گلو ازها، این اسناد دودرستانه های گرانقدر مفاومت، این شاخه های رنگارنگ و گونه گون، همه از یک گلبن اندک اندک از ریشه اش جنگلی برخاسته است. رنگاها نشان با شیم، رنگاها نشان آموزگارانی راه و رسم زندگی ای انسانی و شریف.

آرش

## نامه و درخواست

تحریریه محترم پیام کارگر.

قدم این است که برگزیده ای از نامه ها و وصیت نامه های شیربازان شدگان و شهدا، این اسناد خونین مفاومت مردم مستمکشیده میهنمان را گردآوریم، در نخستین گام، کتابی شامل برگزیده نامه ها و وصیت نامه های شهدا را - بدون توجه به تعلقات و وابستگی گروهی آنها - آماده چاپ کردیم. تقاضای ما این است "فرا دی که چنیون نامه ها و وصیت نامه های در اختیار دارند، نسخه ای

شکوهی - آرش

از آن را برای ما بفرستند". ما آدرس خود را در اختیار شما قرار میدیم تا در صورت امکان همراه با مطلب ارسالی ما در پیام کارگر درج شود.

Postlagerkarte  
Nr. 0178880  
6000 Frankfurt 1  
W. Germany

گوئی رودی از ستاره ها به خورش آمده است که در موج واژه های ساده عشق و انسانیته نیا زی به جستان را ز مقدسشان نیست، این گلو ازها نماد غروری پسندیده و عشقی بزرگ اند، شفاف و شاداب و پرتوان، شما دانیدیشگی و کردار زنتان و مردانگی، بنا و مگنما، که شریف و نجیبانه، با حضور و مکان همه، ضعفها و قوتهای انسانی، تن و جان در راه آرمان های شریف و انسانی نهاده اند، تن و جانی که امروز بر چوبه شیربازان، بالهای گلگون رها شده در بباد کبوترهای عشق و آزادی را می مانند "دارها" بسا قامت استوار و عقشان پر بارند. این واژه ها چهره های نما دین خشم و کینتی مقدس اند، مظهر پرچم و عظمت انقلابی که برپا خواهد شد، نما دشورش و طغیان لگد مال شده ها و بیخبران، نما دنا انقلاب چه آشنایی در اعماق آیین واژه ها شعله و راست، ارمغان پروینته های واقعی تاریخ، گلو ازهای سرخگون و آشنایی که در گذرگاه فراخ زندگی و تمدن، به هیبت سنگفرشی زیبا و پرشکوه در آمده است تا از ابا به خداوند تکامل سبک ل و با سینه ای گشاده به پیش رود، نگاه کن! خداوندت که مل، استوار و نرسنوه و نهیب زنتان، در دستی که سر شهیدان که سرش را ز نوندا روست و در دستی دیگر گلبنی مالا مال از گلو ازهای عشق به زندگی و انسانی و کینته ای مقدس به گله های بزرگ ننکین "به پیش می تا زد، گلو ازها شکی که به سرش ورنجا ب مقدس آغشته است، آری، این چنین بهائی در داین اشک، پس بگذا ر ببارد.

این گلو ازها در دل حمارتاریک موجودیت ننکین چهل و خرافه و زلات دهان با زکرده و روبه خورشید قذق کشیده اند، آنجا حتی داس سیمان ترین جنا پشته را شوان شقه کردن تمامیت روشناسی و زندگی نبوده و نیست، چرا که "سرش را ز شقایق و شبنمست"، آنجا فریب عظمت ماندگاری عشق، به سه هیبت گلو ازها و گل آوازاها و گل رنجها، به هیبت شقایق و شبنم، غوغا بجا کرده است.

"عشق من، شقایق من، اگر چه رنج فراق همیشه با ما بود، ما روزهای فراق گذراست و ما با هم به تماشا سپیده دمی زیبا تر خواهم نشست"

... این نامه های شیربازان شده ها... نمیدانم آیا کسی هست که بتواند این نامه های شیربازان شده را با خوا ندی اینک چشمه اش از اشک لبریز شود، و بی اینک با صلاح حقیر و نارسائی که داریم، قلبش درهم فشرده شود. اگر چنین کسی هم هست من از او بیزارم. ... "لوثی آراگون، در باره نامه ها و وصیت نامه های شهدای مفاومت فرانسه"

براستی آیا کسی هست که قلبی به مهر و انسانیته در سینه اش بتپد، اما خواندن و پسین پیام های سرش را ز پیا کترین و شریفترین احساسات انسانی، در چشمه اش رقص رنجه های شورا به ای تلخ برپا نکند ورنجا ب مقدس برگونه اش شیا رنجد؟ آیا کسی هست که او پسین چکا مه های ماندگار و زیبای عشق و زندگی، این اشکاس روح پاک و نجیب و زیبا ترین و شریف ترین انسانها، که در تافهم مطلوب واژه ها به گل نشسته است را بخواند، بی اینک چشمه اش لبریز از اشک شود؟ آیا کسی هست که در سوگ این حنجره های خونین شغل، که عشق به زندگی را می سرودند، سرشک اندوه نریزد، سرشک اندوه در سوگ آنان که حتی "هنر زیبا مردن" را، به هنرمندان نه ترین شکل می دانستند؟

اگر قلبی به مهر و انسانیته در سینه باشد، حتی اگر رنجا ب مقدس برگونه ها شیا رنزند، اندوهگانه بر دیوار ره گها سرمی کوبد تا راهی به سینه بیا بد و درخت تن و رکبینه مقدس را به میوه شانند، میوه ای شرافشان که با خشم آوازش آوا میدهد: "کینه نیز، چون عشق، در سینه نمی ماند".

اما بهتر آنکه سرشک مقدس ببارد، نه زخم و شیا رنچنان عمیق است که اشک آرا مش نخواهد کرد، نگران نباش، بگذا ر ببارد، بگذا ر ببارد تا ببینی از پس پشت بلور اشک چه رقص زیبا و پرشکوهی این گلو ازها ی سرخ برپا می کنند، چه غلغله ای،

**با پیام کارگر همکاری کنید!**



## فاجعه آموزش و پرورش در رژیم فقها

جمعیت، هر ساله برای این تعداد افزوده میشوند. ۳۰٪ مردان و ۵۰٪ زنان کشور طبق همین آمار رسمی سوادند در مناطق دورافتاده کشور وضع وحشتناکتر است برای نمونه "دریستان و بلوچستان مدهزا ۷۹۹ نفر از کودکان واجب‌التعلیم از تحصیل بازمانده‌اند و ۹۷ هزار و ۶۱۸ نفر اوقات تحصیلی دارند." (کیهان ۱۹ آبان).

از شما رفارغ التحصیلان سال به سال کاسته میشود و در رشته‌هایی چون ریاضی ابن‌المربیاری لمبوستراست، برای مثال در سال ۶۳ تنها ۱۰۹۵۱ دانش‌آموز فارغ التحصیل در رشته ریاضی و فیزیک در سطح کشور وجود داشت. این افت‌انگاه بر جسته‌تر می‌شود که در نظر بگیریم که این رشته یکی از مهمترین پشته‌ها برای علمی کشور است.

هر سال تقریباً یک میلیون متقاضی ثبت‌نام برای کلاس اول وجود دارد. طبق بررسی رژیم‌تلا سال ۷۲ برای ۵ میلیون دانش‌آموز جدید ۱۴۰ هزار کلاس با پیدا بجا دگر دو این در صورتی است که هر سال مبلغ کمی برای این امر اختصاص می‌یابد برای نمونه در سال ۶۴ تنها اعتبار برای احداث ۱۰۰ واحد آموزشی در بروجده کشور در نظر گرفته شده است و در نتیجه "در مناطق بیست‌گانه تهران ۲۱۷۰ مدرسه با ۲۷ هزار و ۵۳۰ کلاس وجود دارد که تعداد ۱۹۷۵ مدرسه دوشیفته کار می‌کنند و حدود ۱۰۰ واحد آموزشی به صورت سه‌تایچه شیفته استفاده میشود... اگر بخوانیم تمام مدارس تهران یک شیفته بشود با بیستی ۲۹۰ مدرسه جدید ساخته و حدود ۱۰۰ مدرسه نیز برای کاهش مدارس شیفته احداث شود" (کیهان ۱۸ آبان ۶۷). اما هر سال نسبت به سال قبیل وحشتناکتر است. "دوسال پیش دوتا مدرسه شیفته (در منطقه ۱۹ تهران) داشتیم. سال گذشته ۸ مدرسه شیفته و امسال ۲۲ مدرسه شیفته داریم و باز در سال گذشته یک مدرسه شیفته داشتیم. امسال سه مدرسه شیفته داریم... حدود ۱۲۰ هزار دانش‌آموز در منطقه ۱۹ هستند و حدود ۱۰٪ هم افزایش دانش‌آموزان در رسم... شلوغی مدارس و چند شیفته بودن تعداد زیاد را از تحصیل بازمی‌دارد... سالانه (در این منطقه) ۵۰ درصد افت دیپلم وجود دارد و در کل سالانه "۹۰٪ از آنها بازمی‌مانند" (کیهان ۲۲ آبان ۶۷ به نقل مسئول آموزش و پرورش منطقه ۱۹).

کمبود فضای آموزشی و بی‌توجهی رژیم به این امر باعث شده است تا بسیاری از مدارس در محیط‌های غیر آموزشی تشکیل شود. "بخاطر کمبود جا تعدادی از کلاسها بیما را در داخل اما مزاده و یک منزل برپا کرده ایم" (کیهان ۲۱ آبان)، "در هراتا ق موکتسی نازک روی کف اتاق انداخته شده و دانش‌آموزان... بعضی چهار تا نوزده دیوانه‌ای بعلت واریس با واستخوان در دورما تقسیم، باهایشان را دراز کرده‌اند"، "بچه‌ها صبح‌ها یک پتو با خودشان می‌برند که رویش بنشینند" "حیات مدرسه ۳×۲ بنظر میرسد و مجالی برای بازی

و تفریح نمی‌دهد"، (منبع فوق)، در دبستان هجرت میان آبان دهه ۶۰ "الان کلاس پنجم تمام بچه‌ها روی زمین می‌نشینند، از نظر تربیتی به هیچ عنوان نمی‌توان به بچه‌ها رسید" (کیهان ۲۱ آبان). این مدرسه ۴ شیفته است و دانش‌آموزان یک روز در میان مدرسه می‌آیند. نمونه‌ای دیگر از اینگونه مدارس که در سطح کشور فراوان وجود دارد، دبیرستان ویا هفتا شاهی شهدای کعبه (اسلام‌شهر تهران) است. کلاسهای مسا هیچکدام میز ندارند، "شیفت بعد از ظهر که می‌آید همه با درددارند"، "هیچکدام از کلاسها نیمکت ندارند و دانش‌آموزان هرکدام گلیم، زیرا نیاز، باره موکتی و حتی سجده‌ای را در کنار دیوارها انداخته اند و روی آن نشسته‌اند" (نقل قولها کیهان ۲۲ آبان ۶۷). در بعضی وسیع‌تر، در سطح کشور بنا به آمار موجود بیست هزار روستای کشور فاقد مدرسه‌اند. "تنها در سیستان و بلوچستان از ۵۲۹۳ روستای این استان ۴۲۲۱ روستا فاقد مدرسه‌اند" (کیهان ۱۹ آبان) و مدارس موجود هر روز به عللی تحلیل می‌روند، یا استجاری هستند و تخلیه میشوند که نمونه‌اش فراوان در روزنامه‌ها به چشم می‌خورد و با توسط نهادهای رژیم به تصرف شخصی درمی‌آید "در حال حاضر تعداد زیادی از مراکز آموزشی، تالارهای ورزشی و خانه‌های سازمانی وزارت آموزش و پرورش در اختیار رگانها، نهادهای و ادارات است که اما تفصیلی‌اش را داریم. حدود ۶۸۴ واحد آموزشی و تالار ورزشی ۲۴۶ خانه‌های زمانی از وزارت آموزش و پرورش در اختیار دیگر نهادهاست" (به نقل از کمی‌نا شب رئیس کمیسیون آموزش و پرورش در مجلس) مثلاً "حالا دانشسرای تربیت معلم در بوشهر ساخته میشود و هنوز تحویل نشده‌سپا که ما شاه‌التابع قانون نیست برود بنشینند... از زور سر نیزه استفاده میکنند و می‌روند می‌نشینند" (قاسم معاری در مجلس). "هم‌اکنون بیش از ۲۵۰ مدرسه در استان تهران در اختیار رسپاهاست" (وزیر آموزش و پرورش). طبیعی است با این تفاسیل صحبت از وسایل کمک آموزشی، کتابخانه، آزمایشگاه، سالن ورزش، فعالیت‌های فوق‌برنامه، بهداشت و... در مدارس حرف‌بی‌موردی است. آنجا که دانش‌آموزان غذا و مواد دبرای نوشتن با گذشت سه ماهه کتاب درسی برای خواندن نداشته‌باشد، بی‌مورد است که در باره این مسائل حرفی به میان آید. آنجا که مدرسه دیوار به دیوار گاو‌داری بنا میگردد، پنجره کلاس را که با زکتنسی، منظره‌گاو‌داری در جلوی چشم است با سروصدای گاوها و بوی بد و هجوم مگسها قد بکشد (کیهان ۲۱ آبان ۶۷) و یا آنجا که "بعلت وضع بهداشتی بیداکثر بچه‌های کلاس از نظر مووزخم‌های بدنشان در حال و روز خوشی ندارند و اکثر بیماریهای این بچه‌ها واکسیناسیون تا آن حد که حتی یک کلاس ۵۰ نفره به این مرض مبتلا گردند." (کیهان ۲۱ آبان ۶۷). دانش‌آموزان که مشراط لازم میتوانند از این وسایل استفاده کنند کار در آموزش از دیگر معطلات موجود در امر

آموزش و پرورش است بر طبق آمار سال گذشته وزارت آموزش و پرورش ۶۰ هزار کار در آموزشی در استفاده‌مداشت که از این تعداد ده هزار تن با عنوان ما موریت به سپاه پاسداران منتقل شدند. طبق برآورد رژیم در سال تحصیلی موجود، آموزش و پرورش به ۴۰ تا ۵۰ هزار معلم دبستان و حدود ۲۵ هزار دبیر احتیاج دارد. طی چند سال "انقلاب فرهنگی" بیش از ۳۰ هزار معلم خراج شده‌اند، هم‌اکنون در اکثر مناطق معلمان مجبورند با لای ۴۰ ساعت در هفته کار کنند تا درآمدهای مدو هزینشان را حداقل معادل کنند. با این کمبود رژیم‌تلا تنها برنا مه‌جای معلمانند، بلکه هر ساله تعداد بسیاری از مدارس و کلاسها بعلت کمبود معلم تعطیل میشوند. طبق اخبار موجود در مطبوعات رژیم، طی سال گذشته تعداد بسیاری از کلاسهای دخترانه بعلت نداشتن دبیر زن در رشته ریاضی ویا علوم تجربی تعطیل شده‌اند. در عوض در بسیاری موارد رژیم ترجیح میدهد "دیپلمه‌ها به دانش‌آموزان دیپلم درس بدهند" (کیهان ۲۲ آبان ۶۷) به نقل از مسئول آموزش و پرورش منطقه ۱۹ تهران "مکتب" و مکتبی بودن تنها شرط احراز مقام معلمی است، تخصص و تجربه به هیچ وجه حساب نمی‌آیند. درآمدهای تدریس‌ماید معلمان میگردد، چیزی نیست که بتوان تنها به‌تاکوان از یک زندگی حتی معمولی بهره‌مند شد با متوسط حقوق سه هزار تومان شایده بتوان فقط خانه‌ای اجاره کرد و معلم مجبور است برای خوردن، به‌اضافه کار ویا کار دیگر روی بیاید و دوبار این حساب دیگر با ید دور هرگونه مطالبه‌ای را خط بکشد.

در کنار همه اینها با ید به طبقا تی بودن آموزش و پرورش نیز اشاره کرد. شانس ورود به مدارس در عین اینکه به‌ظواهر اجباری و مجانی است، برای فرزندان زحمتکشان روز به روز مشکل‌تر میگردد. "طرح تاسیس مدارس غیرانتفاعی" امکان دیگری است برای بهتر تحصیل کردن فرزندان اغنیاء در جامعه، تهیه لوازم التحریر، رپوش، کیف، کتاب و نهاییست برداخت شهری که کم‌کم در سال جدید رسمی اعلام شد "منتهی به‌نام کمکهای مردمی"، هرکدام هزینسه سنگینی را طلب میکنند. تفاوت کیفیت تحصیلی در مناطق فقیرنشین و اعیان‌نشین خوددلیل دیگری است بر طبقا تی ترشدن آموزش و پرورش در رژیم فقها. برای نمونه کلاسهای شمال شهر تهران عموماً یک شیفته با تعداد کلاسها ۴۰ نفر و کلاسهای جنوب شهر تهران چهار شیفته با حداقل ۵۰ دانش‌آموز با توصیفی که در بالا وردیم تشکیل میگردد. بر طبق آمار در مدارس، معلم، قبولی، شانس ورود به دانشگاه، امکانات کمک آموزشی، سابقه خدمت معلمان، تعداد دانش‌آموزان متوسطه و... در تمام موارد در شمال شهر تهران بیشتر از جنوب آن است و به‌همراه همه اینها با ید از ستم‌جنسی نیز در آموزش و پرورش در صفحه ۱۳

## ستون آزاد

## روزنا مه‌نگا روح‌مت قلم (اشاراتی چند)

کشور ما، در میدان روزنا مه‌نگا ری، کشوری است نامی، ولی اگر حرف بر سر خوب نوشتن - ونه فقط نوشتن - باشد، پس ما نده ایم، در اینجا، بزمزمینه‌های شعرو ادبیات داستانی، دست‌مسالی خالی است، دل‌اما پر، کارما عمدتاً شبیه عربی‌سه نویسی است تا روزنا مه‌نگا ری، تنها تفاوت خبرها و نوشته‌ها، تاریخ وقوع حادثه و عناوین آنهاست، گوئی همه از یک قلم تراویده است، حال آنکه برای یک آرمانخواه، خودآرمان به تدبیرچندانی محتاج نیست، زیرا روشن است و پذیرفته ایم، آنچه می‌ماند را رسیدن به آرمان‌هاست که به تدا بیری هسزار شاخه‌نیا زدارد.

ما قصدنداریم جوانی ما درکنیم، چون کاملاً به حال بودن آن‌ها توانا نی خودآگاه هستیم، در هنر نمی‌توان به سفرش، شیوه و شگرد برگزید، موضوع بحث ما نیز غیر از هنر هنرمندان نیست، خلاف زعم کسانی که هر نوشته‌ها میانه و مهجور را "روزنا مه نویسی" قلمدا می‌کنند، ولی زیان بخش نمی‌بینیم به ذکرنگاتی، لاقابل به شیوه، مقایسه‌ای و تطبیقی بپردازیم.

- زبان مخاطب:

روزنا مه‌نویسی با درک نیا زخوانندگان ملازم است، خوانندگان ما، اگر کتاب حافظ را به "تفنن" میخوانند، در مورد روزنا مه‌ها، بر اساس نیاز برخورد می‌کنند و با به‌محو می‌نشینند، البته طبیعی است که تنها شوند، اندونیزیکاً ملاطیبی است که روزنا مه‌نویس، با دیده خواننده خرمست گذارد و با او به گفتگو بنشینند، مسئله دیگری نیز هست و آن اینکه خوانندگان ما یکدست نیستند، هر کدام از آنها، علائق ویژه‌ای به صفحات مشخص نظیر فرهنگ، اقتصاد، سیاست خارجی و... دارند. می‌خواهیم تاکید کنیم که دانستن زبان خوانندگان نباید الف (به‌تنزل بیان ما به‌نای بدهد و بی) از برداختن به موضوعات خاصه فهم‌کدرجای خود ضروری است، برحذرمان دارد، بسیاری شایده عجز خویش در زیبا نویسی را به سطح فهم‌خوانندگان نسبت میدهند، البته این یک توهین است، خوانندگان قطعاً قدرت فهم مطالب زیبا را دارند.

- زیبا نویسی:

برای روزنا مه‌نگا ری باید مسلم شود که آنچه سه اومی نویسد، یک داستان است، تمام وقایع زندگی که توصیف می‌کنیم - حتی آنچه درنا مه‌های مادی - بخودی خود، بیان داستانی است، تنها تفاوت در اینجا است که نا مه‌نویس تکلفی به برداخت ندارد، اما میدان برای او هم فرا هم است، لذا طبیعی‌ترین انتظار ما اینست که بدانیم داستان را چگونه بنویسیم، به سبک نا مه‌نگا ری روزنا مه‌نگا ری؟ وجه شایه محتویات روزنا مه‌ها داستان، ما را مجبور به رعایت قواعد برداخت داستانگونه و قایل می‌کند که

فضا سازی، نشرزیبا، انتخاب جالبترین موضوع برای جلب خواننده به حادثه و... از آن جمله است. مسامتیازات داستان را فرا موش نمی‌کنیم، داستان - نویسی امکان محدود کردن شمار پرسوناژها، ساختن فضاهای خیالی و ترتیب توالی حوادث و انتخاب بهترین (بمعنی جالب‌ترین) حادثه را دارد، حال آنکه روزنا مه‌نویس حق محدود کردن شمار شخصیت‌ها را ندارد، ممکن است فضای مطلوب خاصی از صحنه حادثه به ذهن او نیاید (که در خیال زیبا پرور داستان نویسی امکان آن هست) و حوادث را نیز نمی‌توان تدبیر حسب خیالات خود بسازد، او ناگزیر نیز هست که بنا به کارمطبوعاً، مطلب را در زمانی معین تحویل روزنا مه‌دهد، اما روزنا مه‌نگا ری می‌تواند به تکانه‌نثری

دلنشین و با گذشتن نکته، تا کیدروی حادثه‌ای که حتی ممکن است حادثه مرکزی را به حدی تحسنت شاع قرار دهد که عمق آن بهترا حساس شود! "هنر به خرج دهد"، نمونه‌ای می‌آوریم: روزنا مه‌نگا ری می‌تواند در گزارشی از بهشت زهرا، این عبارت را عمداً در برابر چشم هیجان‌خواننده قرار داد: "فوارهای خون رنگ در بهشت زهرا، توجه مرا بویژه جلب کرد" (نقل به مضمون) البته موضوع اصلی و فاجعه زرفترنه یک فواره، مصنوعی که هزاران کشته‌یست که در میسان آنها، کودکان نیز خفته‌اند، اما روزنا مه‌نگا ری چند شگرد را بکار گرفت: کار دیگران و تکرار شده را مکرر نکرد (اگر چنین می‌کرد، خواننده نیا زی به مطالعه - اش نمی‌دید، چرا که خود از آن آگاه بود)، فواره مصنوعی جمع خون همه، یعنی مرده‌ای به وسعت قبرستانهای ایران است، فواره علامت خون ستایشی مریدان جنایت است که به فوراً آن فخر می‌کنند، فواره، بیجان و روح است که زده‌نش خون انسانها به هوا می‌رود و همچون غباری بی‌ارج بر زمین فرو میریزد...

موضوع سمبول سازی را میتوان با نمونه‌های دیگری بسط داد، گزارشگری که راهی روستای شده، طبیعی‌ترین حرفهای او، آن چیز است که خواننده میخواند، یعنی میدان به‌دانش نیست، آب و برق هم، آفات آرزوی دور رس است، قحطی است و... با اینهمه گزارشگر می‌نویسد: وقتی به ده رسیدم، مردی شبکلاه را از روی ابروان به بالا سرانند و نظری مجدد به گاو انداخت که مرده و پوزه - اش، به حرکت بر علفهای پوسیده مانده بود.

حرفی است که تکرار شده (اقل کم‌دیده شده)، گاو یست که مرد با او وداع میکند، - شایدا و با رها از کنار مردگان انسانی بی تفاوت گذشته است - گاو تا پایان در ذهن خواننده لانه‌دار و دیگرو دیگر که میتوان از خود عبارات یافت و یا به حدس در یافت، حال آنکه هر روز در کنار گوشه، گاوهای می‌میرند که اگر خبرشان را در روزنا مه‌ها می‌آوریم، به استقبال تمسخر خویش رفته ایم، روشن است که ما در نمونه‌های

یا شده باشند گردا می موا جهیم که به کار هنرها می‌آیند، بحث زیبا نویسی را به بهانه شکردها دنبال می‌کنیم، وجه مشترک داستانهای کوتاه و مطالب روزنا مه‌ای را به اشا ره بیان کردم و حال را بطسه شعرونشرا به میان می‌آوریم، این دودرطایفه کار قلمی و هنری، ملموس‌ترین رابطه‌ها را با هم دارند، البته اگر مقصودمان نشری هنرمندان و "غیر معمول" باشد، موضوع فضا سازی و به عبارت نزدیک‌تر به مقصود ما تصویرپردازی را که در این مورد نیز موضوعیت می‌یابد، تکرار نمی‌کنیم و نیز سمبول سازی و اشعار و نظایر آنچرا که تا کنون گفته ایم، اما در مورد نظرات شکرچند موضوع قابل تا کیداست: جنبه القائی، بازی با کلام، لطافت و صمیمیت نشر، میدانیم که نشری تمیک به هر نسبتی که از آهنگ برخوردار باشد، تا شیرا لقا می افزونتری دارد که دولت آبا دی نمونه برجسته آن است، ما همچنین با اندکی دقت میتوانیم باری به کلمه ببخشیم که بخودی خود چندان بیانگر آن نیستند کاری که نیمه‌بنا نگار آن در شعر نوین فارسی است، اینجا البته بحث، به کلمه در دو حال است، آن، یعنی نخست با خود کلمه و به تعبیر پیدا له رویا کسسی جسم آن و در مرحله بعدی با کلمه در مقام حامل معانی با میگرد که شکر فتن آن به گفتگوهای فراتر از فرصت ما نیا زدارد، البته ما قادریم با عطف توجه به "بازی کلام" هر دورا به نحوی به هم مرتبط سازیم، ما با عبارت "سعد و نحس طالع خورشید" از شعر زمین ابتهاج آشنا شیم، در این جمله، دو چیز جالب توجه می‌کنند، تکرار حرف "س" و کاربرد حرف "ی" بیانی، (میتوان مدعی بود که حرف "س" - ز و... زیباتر از "ج" و غیره هستند، از مقایسه‌های عربی و فارسی نیز این نتیجه‌ها دگی حاصل میشود)، کار برد این دو آهنگ مخصوص به عبارت داده اند که در نهایت تا شیری پیچیده‌تر از خود کلمات مجزا بر خواننده میگذارد، بطوریکه در نخستین برخورد، ما را با یک بار معنایی غیر منتظره روبرو میسازد و بلا لاق، معنای دیگر آن در سایه قرار میگیرد، بطور کلی احساس می‌کنیم که این جمله نه تنها زیبا کسه مشیت نیز هست، حال آنکه برای توصیف یک مزاج منفور، کلمه ای رسا تر از کلمه منفی نحس نمیتوان یافت، توسل به شکردهای از این دست در نشری عملی است، مثلاً "دلبا زوبلند" در نشرین زمیسن آل احمد در تمامی سطور توصیفی کلیدر، موضوع دیگر صمیمیت و لطافت نشر است، نشر پیدا له ریانی که یک شاعر است، ما به حدی زیباست که نمی‌توان از کنار آن گذشت، بهترین مثال است، روزنا مه خوانان ما، عمدتاً به دلیل نیا زبه آگاهی از نکات گریه‌نشریات ما ست که آنرا می‌خوانند و بلحاظ تاثیر پذیری، از نشری منت گذار، کامل و معتاد چیزی انتظار ندارند، در واقع اگر موضوعاً تی نظیر

سرود ما کشته شدند، آنها رفتند که آتش به خرمن سکوت بزنند، تا بیدار کنند، تا تحریک زندگی با شنند. ما اگر هیچ نکنیم، با یدایین تحریک به زندگی را تقویت کنیم و بگوئیم که چرا آتش خون دادند و بنا گزیرحما سه بزرگ دلاوری آنها را، هر لحظه و با در نظر داشت قدرت بسیج گر زبان نماند بیا دو خاطر مردم بیا وریم، تیا زبه تا کیدندارد که شاعری که در رثای شهیدی می سراید، نه به قصد "حسین کشان" مذهبیون، بلکه به نیا زدرونی خود پاسخ می گوید، او چا رچی نیست، بلکه بیا مآورشیدا است. لذا وقتی که می سراید، درون خود را با شهیدا قسمت میکند، اما آنگاه که شعرا منتشر میکنند، امری را تقویت میکنند که هدف خود شهیدا بوده است، میخواد هده مردم بیا ورا ندکه "خورشیدشان کجا" بوده و چه میگفته است. در اینجا، در ددل کننده به بیا مآورم بدل میشود! پیا این سخن ما، تا کیدبراین پوعوی است منتقدین، تحلیل گران و مقاله نویسان نیز ا مکان زیبا نویسی را دارند. آتا مورخان و تحلیل گران بسیاری میتوان یافت که بیشترین تلاشها را در این جهت به خرج داده اند. نویسندگان از این دست در اروپا و آمریکا، برابین نکته و قوف دارند که موضوعات آنها، خوانندگان کمی دارند که دلیل آن در "جدی" و "آکا دمیک بودن" خسته کننده است. خلاصه کلام اینکه نویسنده مقاله با یدایین ظرفیت را به نوشتن اش با بدهد که بشوان یک سناریوی تلویزیونی از آن ساخت و بشوان نه تنها برای محتوی بلکه برای خودنشر هم به مطالعه چند راه آن نشست.

ما زندرانی - نوا مبر ۸۸

### قربا نیا ن... از صفحه ۳

قاچاق مواد مخدر است، از میان برداشتن زمینیه اجتماع پیدا می آید، نه "اعدام" و تخریب سر-پناه محرومین جا معه.

برچیدن سودوری، برچیدن نظام سرما به داری، اساسی ترین گام در جهت حل این معضل است، چرا که جدا از حذف "کله گنده ها" که مرا قاچاق مواد مخدر را هدایت میکنند، با از میان رفتن بیگاری، فقر، فرهنگ مومبانی شده اسلامی که فرهنگ سرگ و ابتذال است... زمینه برای گرایش بسوی اعتیاد از میان خواهد رفت، بنا براین تنها ویگا نه راه - حل روشن، در نخستین گام، سرنگونی جمهوری اسلامی است که تمامی ویژگی های گفته شده را دارد. در نخستین گام می باید عامل اصلی بروز این پدیده شوم را از میان برداشت، یعنی رژیم فقه را.

### نه! تا وقتی... از صفحه ۶

سر حال باشی.

از قول من به حسن بکوات نوقت که برای سفر به (۰۰۰) با شوهرم خدا حافظی میکردم گفته بودی زیر پیراهنش را که بوی تنش را میدهد با خود ببرم، بگو که حالا زیر پیراهن های بسیاری دارم که تنها یا دگا ربوی تن عزیزانمان است و آنها را در همه جا با خود میبریم و بیا د آنها میبویشمان تا بر طرف کننده دستنگیمان باشد.

قربانت خوا هر کوچکت (۰۰۰)

ساعت یا زده شب... آذر ماه

میشوند، برابین اساس طبیعی است که بگوئیم چون روزنامه ای همه خبرها نیست، پس جای همه نوع وصف خبر، یعنی نشر نیست.

از سوی دیگر، حوادتی که ما شرح میدهیم، ما هیتا و بلحاظ شکل وقوع یکسان نیستند. یک حادثه ممکن است مشبث باشد و بنا گزیر قلم ما در جهت توصیف آن، نه فقط آنجا موظفیم مطبوعا تسی بلکه داده دین میکنیم. در مورد یک حادثه، منفی چون اختلاف میان دودسته زکا رگران بر سر بای فو تبال در روزی که کا رخا نه را به اعتراض تعطیل کرده اند، و حوادث معمولی، قلم ما را خود را نمی رود، بلکه به تناسب ما هیت حوادث، لحن و ظنین ویژه می یابد. از نظر شکل وقوع حوادث، مثالها می میزنیم. این بخش مهمترین حرف ما است، فیلمی بود که در آن پارتیزان دختری در لبه پرتگاه هوا پیمای جنگنده قرار داشت. صدای اصلی فیلم، بنحوی که انتظار میرفت، شیون و فریاد داشت که: بیا، بیا... اما صدای مترجم طوری بود که در فاصله یک قدمی به معشوقش در دشت خلوت و بانفس محبوس میگویی: بیا!

بی شرح قضا یا پیدا است که حوادث آنطور که ما به استقبالش، بلحنی که قبلا آمده کرده ایم، می رویم، رخ نمی دهند بلکه ممکن است قلم ما را متاثر، هیجان، مایوس، عاطفی، حماسی، رمانتیک کنند. وقتی ما به مشاهده میرویم، در ذهن مسامتا و بی رویی ایجاد میشود و تداعی هائی را در ما زنده میکند. خبرنگاری با جسدی که خنجر از پشت او گذر کرده و بر او می شود، در ذهن او، تصویر پرنده ای با تیغی به سینه خسته میشود که گرا و همان را ببورد و لحن اجتنابنا پذیر تراژیک را به آن بدهد، مطلبی موثر خواهد شد. اما او قبلا به توصیف حماسی در روزنامه ها با عادت کرده و از قبل این کلمات را با خود برده و با میداند که در صورت نوشتن به شیوه ای که در او تداعی شده، بی مهربی هیئت تحریریه معتاد به شرح افتاده را برمی انگیزد. با بدهد آنچه که هنری و با محتوی است، حتی اگر شو، چه حماسی و تراژیک و چه عاطفی، پذیرفته شود.

در حالت اغراق مثلا می نویسیم: اعتصاب شکوه مند کارگران، کالبدکا رخا نه را در موج تکاندها پیش لزانند در صورتیکه خواننده تا پیا ن گزارش از اعتصابی دوساعته که فرجام آن، پیروزی دراز دنیا دریالی به دست مزدپس از آن بشکستن زدن کارگرای با شکله زفرط خوشحالی نمی داند که به جمع نما زجماعت می پیوندند، آکا ه شود، حقیق دارد روزنامه ما را مجا له کند.

در نمونه تغریبط و مسامحه بویژه دچار نقصی

هستیم. می گوئیم شهید دست و زندگینا مه ای دارد و خدا کثر چند صفت تکرار شده را می نویسیم. در صورتیکه حماسه جان داند و او طلبانه انسانهای عاشق زیستن، باری از تعهد بردوشمان میگذا رد که با بید انجا مدهیم، البته که حیات ثانوی وجود ندارد و درود سرود ما "روح" شهیدا را شاد نخواهد کرد. با اینهمه حقیقت دیگری نیز هست و آن خود هدف شهید است. رفقای شهید به بغا طریقه و نه نیز برای درود و

تشکیل حزب طبقه کارگر، اختلافها، مسائل مهم سازمانها و جامعه در بین نبود، روزنامه های ما کلاما به روشنگری همه جا نیه مبتلا میشدند. نشر عصبی و جنجال گونه، دکتر شریعتی ابدا به درد گزارش نویسی نمی خورد، اما همانگونه که گفتیم رویا شای، میدان داری پذیرفته شده است، گزارش "فرزند ان فراموش شده" "نیز که به نقل از "آشترن" در پیا مکا رگر چاپ شده، نمونه جالب توجهی است. "برای حمید تنها دودسته انما وجود دارد، آنها می که با سپورت دارند و آنها می که ندارند. حمید جزو آدمهای بدون پاسپورت است."

این مثال، بیان کل مقصود ما تا بدینجا است: تکیه روی پاسپورت و اهمیت آن در نظر انسانها، نظیر همان گاو که روستا می بر مزارش ایستاده، صمیمت نشر، بیان شمرده شمرده و عبارات مجازی - آنکه به "و" نیا زداشته و نفس گیر شود. در "آشترن" همچنین آمده "برای هزاران جوان ایرانی، استانبول ایستگاه هبیین راه فرار است، آنها به استانبول قاچاق میشوند، همچنانکه از استانبول نیز راجع داده میشوند."

این متن را میتوان برای یک سناریوی موثر تلویزیونی نیز بسط دو عملی کرد، اما مقالات اعلامیه گونه "بزن طبال بر طبل خوش منظر" ما، همانطور که گفتیم، تنها به نیا زمانه در آگاهی یافتن از نظرات فلان گروه پاسخ میگویند.

تنوع و تناسب

نشر روزنامه های فارسی اگر تنوعی دارد، محدود به دوزبان "نامه ای" و حماسی است که از حوادث خونین و رشادتهای دهه ۵۰ با خود دارد. آن نیز، اما در قلم روشنگران مبارزان دوره است. اما این نوآوری هم، از فرط تکرار و درجا زدن، کهنه شده است. بطوریکه نویسندگان طیف فدا شای، در حال و هوای آن سالها و سال ۵۸ می نویسند، نشریات اکثریت مملغه ای از آن و از نشر نوده ای - ها نیست که انگار به عادت همزیستی برگرفته اند، نشر بیخ و دادی و بی بهره از اندک تحول مجاهدین نیز پیر شده بی آنکه عوض شده باشد، نشر حماسی نشریات حزب توده هنوز تقلید از قلم مهرگان، آنهم در تقلید ناموفق آنست و بقیه نیز تعریفی ندارند. روزنامه نگاران فارسی تا حدی به نشرهای جا افتاده دوگانه معتاد شده اند که خواننده به هنگام مطالعه احساس میکند که تنها با یک نویسنده در نشریه ای روبروست. تا کید میکنیم که حماسه - سرایشی و حماسه نگاری جز والاترین هنر است، اما بشرطی که به تنها شیوه نگارش ما مبدل نشود.

اگر در صدم جمع بندی از گفته های این قسمت - تنوع و تناسب - برآئیم، این خواهد بود:

اساسا با خلا روبروئیم و دوم، اگر موردی هست علاوه بر تکراری بودن که شاره کردیم، دچار نقص افراط و تغریبط است. این موضوع را تشریح می کنیم.

از میان همه حوادث و موضوعات مورد مشاهده ما، تنها معدودی برای چاپ در روزنامه انتخاب

لندن -

## تظاهرات ایستاده علیه اعدام زندانیان سیاسی



● عکسی را که ملاحظه می‌کنید، مربوط به تظاهرات ایستاده علیه اعدام‌های دسته‌جمعی زندانیان

سیاسی است که به دعوت کانون ایرانیان لندن روز ۱۶ دسامبر در این شهر برگزار گردید.

## اعتصاب غذا علیه قتل اعدام‌زندان سیاسی

● کمیته موقت دفاع از زندانیان سیاسی ایران "و کمیته" علیه اعدام‌های سیاسی در ایران "در شهر لندن اقدام به برگزاری یک اعتصاب غذای سه‌روزه کردند. این اعتصاب

غذا در روزهای ۵-۶ ژانویه مقابل سازمان ملل، مقابل ساختمان روزنامه Independent در میدان ترافالگا رکه شلوغ‌ترین و مشهورترین میدان لندن است برگزار گردید.

## سوئد - استکهلم: خودسوزی یک زن وشوهرها ایرانی

● روز سه‌شنبه ۲۷ دسامبر یک زن وشوهر ایرانی که پس از مدت‌ها انتظار برای دریافت قبولی پناهندگی خود از دولت سوئد با جواب رد روبرو شده بودند، در مقابل دادگستری استکهلم با ریختن بنزین به روی خود، خود را آتش زدند. مردم و عابریان پلیس که شاهد ما جرا بودند، بلافاصله آنها را به بیمارستان منتقل کرده و از مرگشان جلوگیری

گیری کردند. به آنها قول داده شد که پرونده‌شان مجدداً مورد بررسی قرار گیرد. در سال گذشته این چندمین بار است که پناهندگان از ملیت‌های مختلف بخاطر دریافت جواب رد تلاش می‌کنند به زندگی خود ادامه دهند. دولت با ملاحظه سویال دمکرات! سوئد با نقض قوانین حقوق بشر مسئول جان آنهاست.

## سوئد - گوتنبرگ: "حما خون را در ایران متوقف کنید"

● تظاهرات علیه قتل اعدام‌زندان سیاسی در ایران:

روز جمعه ۲۳ دسامبر ساعت ۳/۵ بعد از ظهر گروهی از کودکان ایرانی در حالیکه عکس‌هایی از شهدای قهرمان خلق، پدران، برادران و خواهران خود را محکم در آغوش گرفته بودند در صف جلومدها تظا هرکننده خشمگین از رژیم خونخوار اسلامی را هیما می‌کنند، شعارهای "کشتارها را در ایران متوقف کنید"، "زندانی سیاسی آزاد بگرد" و "مرگ بر جمهوری اسلامی" یکی پس از دیگری فریادهای رسا از حلقوم جمعیت و کودکان در فضای شهرتین می‌نواخت و عابریان را که شدیداً تحت تاثیر قرار گرفته بودند به آرا حساسات و همدردی وامی‌داشت. تظاهرات با قطعنامه‌ای که خواستار آزادی زندانیان سیاسی و قطع شکنجه و اعدام‌زندان آنها و

همچنین خواستار اعزام‌های تظاهراتی از سوی مراجع حقوق بشر برای بازدید از زندانیان ایرانی و قطع اعدام و شکنجه شده بود، پایان پذیرفت. این راهپیمایی بدعوت کمیته موقت برگزاری تظاهرات دعوت شده بود.

انگاس این تظاهرات در روزنا مه‌های سوئد: روزنا مه Gp و روزنا مه D.N در شمارهای ۲۴ دسامبر خود خبر تظاهرات و تعداد شرکت‌کننده‌ها را مدها نفر ذکر کرده و خواستهای اساسی قطعنامه تظاهرات مبنی بر قطع شکنجه و اعدام و اعزام‌های تظاهراتی با زوسی به ایران را درج کرده‌اند. روزنا مه Gp عکس از تظاهرات روزنا مه "پرولتار" ارگان حزب کمونیست ما رکسیست - لنینیست انقلابی سوئد با چاپ آفیش تظاهرات در ارگان سراسری خود از مردم مترقی سوئد برای شرکت در تظاهرات دعوت کرده بود.

## تظاهرات بر علیه شکنجه و اعدام

● مونستر - بدعوت جمعی از دانشجویان و پناهندگان سیاسی ایرانی - روز جمعه ۹ دسامبر بیش از ۷۰ نفر در مرکز این شهر اجتماع کردند تا صدای اعتراض خویش را بر علیه موج شکنجه و اعدام و کشتار زندانیان سیاسی، به گوش جهان بیاورند. این آکسیون که از ساعت ۵ تا ۷ بعد از ظهر ادامه داشت مورد استقبال پرشور افکار عمومی قرار گرفت.

دربایان تظاهرات تعدادی عناصر نشو - فاشیست با شعارهای ضد خارجی قمدیر هم زدند تظاهرات را داشتند که با اعتراض مردم و دخالت پلیس این اعتراض با موفقیت پایان پذیرفت. روز پنجشنبه ۲۲ دسامبر همچنین بیش از ۸۰ نفر ایرانی که تعدادی آلمانی و ترک نیز همراه آنها بودند، با یک راهپیمایی موفقیت آمیز در چند خیابان مونستر، با سردادن شعارهایی بر علیه شکنجه و اعدام، خواستار آزادی زندانیان سیاسی گردیدند. از این راهپیمایی تعدادی از سازمانهای آلمانی نیز پشتیبانی و همبستگی خویش را اعلام داشتند.

## تحصن

● در روز جمعه ۲۴ دسامبر، تعدادی بیش از ۳۰ نفر پناهنده ایرانی، به ابتکار کمیته دفاع از زندانیان سیاسی - اسکونه در محل تلویزیون شهر مالمو، مرکز استان تحصن کردند و خواستار انکاس اخبار شکنجه‌ها در زندانیان جمهوری اسلامی شدند. این عده که از شهرهای مالمو، لوما، لوند، کمپ موسیبا و غیره آمده بودند، با درست گرفتن شعارهایی چون "از زندانیان سیاسی دفاع کنیم، مرگ بر خمینی"، اعدام‌ها را متوقف کنید" را شعار دادند و صبح تا هنگام بسته شدن محل به تحصن خود ادامه دادند و طی آن اعلامیه‌ها و اسنادی از اسامی اعدام‌شدگان را بین کارکنان سوئدی توزیع کردند. مسئولین تلویزیون پس از تماس با تلویزیون استکهلم در یافت جواب منفی آنها تا آخرین لحظه نیز با درخواست پناهندگان موافقت نکردند. متحصنین با پایان دادن به اقدامات موفق خود، تصمیم گرفتند که در موعد دیگری تاریدن به خواستهای خود، آتوراگرز کنند. سوئال دمکراسی سوئد که فقط در نمایش و بخش موضوعات پیش پا افتاده مجاز است، حاضر نیست به تقاضای یکسانیکه در میان آنها بستگان اعدام‌شدگان و زندانیان سیاسی نیز وجود دارند، پاسخ مثبت دهد.

با کمک‌های مالی خود

سازمان را در امر مبارزه

انقلابی یاری رسانید

## اقرار به اعدا مخالفین

## کارگاه های صنعتی روستائی

## در سطح کشور

● در نتیجه بدست آمده از سرشماری تعداد کارگاه های صنعتی روستائی در سطح کشور که در خرداد و تیرماه سال جاری صورت گرفته است اعلام شد که به مراجه به ۱۳۹ هزار و ۶۸۰ کارگاه در ۲۵ هزار و ۳۳۴ آبادی کشور، از ۸۸ هزار و ۹۹۰ کارگاه که فعالیت آنها صنعتی تشخیص داده شده است اما رگیری به عمل آمده است، از مجموع این تعداد ۲۳۵ هزار و ۴۰۰ کارگاه دارای صنعت خانگی (عمدتا قالیبافی) بوده اند. طبق این بررسی بیشترین تعداد کارگاه های مورد مرآجه، استان خراسان با ۳۲ هزار و ۶۷۰ کارگاه، اصفهان با ۱۵ هزار و ۳۹۸ کارگاه و آذربایجان شرقی با ۱۲ هزار و ۷۷۴ کارگاه بوده اند و کمترین تعداد استان ایلام با ۶۴۵ کارگاه، که یک کیلومتره و بویرا احمد ۶۸۴ و بوشهر را ۷۶۱ کارگاه بوده است.

طبق همین آمار ۶۷ درصد کل کارگاه های مرید مراجه در چند استان خراسان، اصفهان، آذربایجان شرقی، تهران و مازندران میباشند.

## چند خبر کوتاه

● در دیدار سفیر ایران در پاريس با وزیر امور خارجه فرانسه "جهت گسترش و تعمیق مرچه بیشتر روابط دو کشور" قرار شد وزیر امور خارجه فرانسه در آئینده نزدیک از ایران دیدار کنند. این سفیر در تبال سفرگنر وزیر خارجه آلمان که در ماه گذشته از ایران صورت گرفت، صورت می پذیرد.

● خا منه اجرئیس جمهور رژیم در جلسه شوراى ادارى استان فارس آنان را به وحدت و برادرى فرا-خواند و "آنان خواست با کنا رکذا شتن اختلافات در جهت سازندگی و خدمت به مردم کام بردارند" وی در ادامه مر حرفها یش گفت "در این استان اختلافات در برنده مردم و دنا شگانه هم سوخ کرده است، نباید نظرات خطی و سیاسى را در تصمیم گیریها دخالت دهید و اصولا افرادى را که تفرقه ایجاد می کنند، راه ندهید".

## ادامه از صفحه ۹

## فاجعه آموزش و پرورش در رژیم فقها

پرورش نام برده که بر دختران ایرانی اعمال میشود، تبلیغ برای ترک تحصیل، شوهر داری و تشویق به کنج خا نه پنا ه بردن زسیاستهای جاری رژیم است که حد اقل میتوان در این مورد دنا مبرود را بین راستا است که با یدار فشا رعقیدتى و فرهنگى بر بیسروان مذا هب و خلقهای دیگر نیز نام برده خود حدیثی مفصلتر را رد.

افراد نه تنها اصلاح نشدند بلکه از طرق مختلف در زندان دست به تحریکاتى زند و نعدا خود را با نظا مبه اثبات رساندند " (کیهان ۲۰ آذر ۶۷) . این اقرار در صورتى اعلام می شود که قلا ها شمیر فسنجانى و حبیبی وزیر دادگستری رژیم در مصاحبه ها یش جدا گانه منکرا اعدا مخالفین در جمهوری اسلامی شده بودند.

## جمهوری اسلامی، صنایع و سلاح های شیمیائی

اروپائی از جمله شرکت های فرانسوی در رابطه با راه اندازی این کارخانه به جمهوری اسلامی کمک میکنند، اما نقش اساسی را دولت آلمان غربی و شرکت مذکور دارد.

حالب توجه تر اینکه، این کارخانه، بگه کمترین نقصى فنى در آن سبب کشتار انسان ها و صدمات دیگر میشود در مرکز شهر صنعتی البرز ساخته شده است، که در صورت بروز نقصى فنى کشتار تمامى اهالى محل را سبب خواهد شد. فاجعه ای که در "یوپال" هند نیز شاهد آن بودیم.

● سرانجام در پی ماها تکذیب وانکار اعدا مخالفین، موسوی اردبیلی رئیس دیوان عالی قضا یش رژیم در مصاحبه ای اعلام داشت که "... افراد زیادى از آنها محاکمه شده بودند و حکمشان تایید شده بود اما به خاطر روال عادى و این که تا آخرین مرحله فرصت توبه و بازگشت به آنها داده میشود، اجرائى حکم به تعویق می افتد اما متاسفانه این

● جمهوری اسلامی به کمک دولت دست راستى آلمان غربى و شرکت مهندسى JURGI، در آستانه راه اندازی کارخانه عظیم ساخت "سومومکشا ورزی" تحت نام "شرکت ملی شیمی کشا ورزی" در شهر صنعتی البرز (شهر صنعتی قزوین) میباشد.

خط تولید این کارخانه به سهولت در راستای تولید سلاح های شیمیائی قرار خواهد گرفت و از هم اکنون نیز مسئولین جمهوری اسلامی ظرفیست کارخانه برای ساختن سلاح های شیمیائی را مورد توجه قرار داده اند.

علاوه بر شرکت لورکی برخی شرکت های

## ایران و ترکیه؛ توافق بر سر مخالفین دور رژیم

ایرانی به مقامات ایران نموده است، طبیعى است با طرح این مسئله با مقامات ایرانى و جلب توافق آنان به اقدام متقابل در آئینده با یدنا هدا ستر داد وسیع آوارگان ایرانی که در ترکیه زندگى می کنند، به مقامات ایران بود.

● در دیدار سفیر جدید ترکیه با محتشمی وزیر کشور رژیم خمینى، دو طرف با توجه به "گسترده گى حرکت قاچاقچیان و مخالفین دو کشور در مرزهای دو کشور"، خواستار هماهنگی های لازم برای ایجاد مرچه بیشتر امنیت در مرزها شدند. دولت ترکیه که پیشنها دهنده این طرح است، طی سال گذشته چندین بار اقدام به تحویل آوارگان

## موفقیت بزرگ رژیم

برادران از درب عقب سوار رویا ده میشوند". اختصاصی دادن درب جلو به خا نمها در آئین موردا لبد برای آنست که کسی نکوید حقوق زنان در رژیم جمهوری اسلامی پایمال میشود. از آن مهتر آنکه "مبله ای کشوئى در راه و طبقه پایین وجود دارد که با توجه به کثرت مسافران خواهر و یا برادر قابل اشتغال است". جلال خالسبق از اینهمه ابتکار و نبوغ برای حل مشکلات مردم در عین حال رئیس شرکت واحد "از عموم شهروندان تهرانى تقاضا کرد حبت انجام این امر مهم... هم کاری کنند."

● بحمد الله رژیم خمینى از برکت نبوغ و ابتداعات فوق تصوری یک موفقیت دیگر دست یافت و موفق شد "طرح جدا سازی خواهران و برادران" را در بعضی خطوط اجرائی نماید! ولی الله چه پور مدیسر عامل شرکت واحد اتوبوسرانی تهران در مصاحبه ای با کیهان بنجم آذماه گفت: "بنا به تقاضای جمع کثیری از شهروندان تهرانی و اظهار رفا بیت مسافرنى سه خط اتوبوسرانی جنوبی شهر که طرح جدا سازی خواهران و برادران در آنها اجرا شده است این طرح در کلیه اتوبوسهای دو طبقه نیز اجرا میشود... خواهران از درب جلو اتوبوس و

## ارائه بودجه سال ۱۳۶۸ به مجلس

عمرانى تشکیل میدهد، در این بودجه سهم درآمدهای مالیاتى نسبت به کل درآمدهای بودجه کشور، نسبت به سال قبل ۱۱ درصد افزایش یافته است و ۴۸/۲ درصد از کل درآمدهای بودجه را مالیات های مستقیم و غیر مستقیم تشکیل میدهد.

● موسوی نخست وزیر رژیم لایحه بودجه سال ۱۳۶۸ کشور را با زدهم دیماه به مجلس ارائه داد. طبق این لایحه بودجه عمومی برای سال آئینده ۳۸۵ میلیارد و ۶۱۰ میلیون تومان پیش بینی شده است که ۳۰۵ میلیارد و ۹۰۰ میلیون تومان آن راهزینهای جاری و ۸۰ میلیارد و ۷۱۰ میلیون تومان آن راهزینهای



## نیمه شا عر مردم

به زعم نیمه "شا عر" که با هنر مشغول است با زندگی مشغول است" (۶) و "شا عر چشم جهان و چشم ایمن زندگی است و آن را روشنتر می‌دارد" (۷)

### نیمه شا عری در کنار مردم

"شا عر بودن یعنی همه‌کس بودن، به جای همه‌کس آن فکر کردن و رنج آوردن در دل همه‌کس و همه چیز بودن و با زبان حال همه‌کس و همه چیز حرف زدن، زبان کومه‌ها بی که کا و با نهیسا آنرا خالی و خلوت گذاشته و رفته‌اند، زبان درختها، درختی که تنها در دانه‌کوهی قرار گرفته زبان تمیها و نا تمیها، آنها بی که از هر راه مانده به آنها هوش و کفایتی داده شده... (۸)"

نیمه شا عری در خانه‌ها ای روشن‌فکر رشد یافت. با آموختن زبان فرانسه در کلاس جنگ جهانی اول دنیای وسیع‌تری به رویش گشوده می‌شود. او حوادث جهان را بدقت دنبال می‌کند و بسبب مطالعه فرهنگ و هنر جهانی کشیده می‌شود. برادرش، لادن از فعالان حزب عدالت بود و همینجا کافیا است که او جایگاه واقعی خویش را با زیاده‌آوردی در جواب بنا به برادرش که در شوری سر می‌برد و روی او دعوت به فعالیت با حزب نموده بود نوشت "هر قدر قلب عاشق من به جمعیت نزدیک شود زندگی کمی کم‌مطبوعیت و قشنگی خود را کم می‌کند"، "من هرگز از زوای عزیز خود را به نهیسا چیزهای سپیده نمی‌دهم و قلب خود را که به قیمت کاشنات تمام شده تسلیم جمعیت نمی‌کنم" (۹) ولی هم‌سوی از ده سال به آنجا می‌رسد که با خواندن کتاب "معرفه الروح" از انی، "صدای آشنا"ی خویش را یافته و او را "همفکر" خویش می‌یابد و در نامه‌ای خطاب به وی با عنوان "رفیق من" مطرح می‌کند که "شما می‌توانید در تاسیس حیات جدید ایدئولوژی ایران کمک کنید و در این اقدام خودتان مثل یک پیشرو باشید" و با آن در می‌آید که او از هم‌اکنون در پس این تفکر می‌تواند "سیمای یک روز خالی را در نظر بگیرد" (۱۰). از "نا قوس" انقلاب اکتبر به وجود می‌آید و در جواب آل احمد که او را به علت امضاء پای اعلامیه صلح "دوست پیر شده" ملقب کرده‌اند و با نام مستعار "گدخدا رستم" از او انتقاد می‌کند می‌گوید "دوست جوان من شما را به هر لباسی که در بیا شید می‌شناسم، چرا خودتان را از زمین پنهان می‌دارید و بوقلمونها را پیش انداخته می‌خواهید به من بگوئید که خدا رستم هست و ولی شما نیستید من میدانم شما جلال آل احمد هستید که به این صورت در آمده‌اید". نیمه در این نامه که دو ماه قبل از کودتای ۲۸ مرداد نوشته شده، در علت امضاء خویش می‌گوید "من مثل عنکبوت وقوع طوفان را حس کرده، به تعمیر تارهای خود می‌پردازم... ضروری‌تر از همه چیز زندگی کردن است. دلم به شاخه‌های نستر نی می‌سوزد که تازه گل سفید داده و سربس دیوار اطراف من گذاشته‌اند. می‌ترسم دل‌های نستر مرا طوفان از بین ببرد" (۱۱). و به آل احمد خرد می‌گیرد که چطور "از رنجی که می‌بریم" به این فکسر رسیده است.

پیش‌بینی نیمه درست از آب درآمد، طوفان از

## نقدتسا تر: نگا هی به نما یشنا مه بزخ

در مقاطع متفاوت و خصوصاً در شرایط خفقان به آن نیا زدا رند و حتی برای آن می‌جنگند تا از هنر روزنه‌ای برای فعالیت خود استفاده کنند. خریدی نیست که در قطب مقابل بورژوازی، ما رکیستها قرار دارند که با پرچی سرخ در راهی خونین گام بر میدارند. انتخاب پرچم تاریخی اگر بمعنای چپ مسخ شده باشد بمعنای چپ واقعی، با زبا بد توجه داشت که حتی در طول تاریخ این چپ مسخ شده نیز که سر تا زندا کارها و دلاوریهاست، خیانت حزبی و یا سازمانی هرگز بمعنای تردید به مبارزه کل انقلاب بیون نیست و نمی‌توان از رنگ زرد (رنگ نارنجی ترکیب رنگ قرمز و زرد می‌باشد) که ما نند دلگسک معنوی منفی را در برای بیان هویت چپ امروز استفاده کرد. اگر ما به سازمانهای سیاسی که امروز در طیف چپ قرار دارند نگاه کنیم، بی تردید همه آنها را یکسان نخواهیم دید و هستند سازمانهایی که جنگیدند و اشتباه کردند و با تمامی اشتباهات خود، به قصد بریب مردم را داشتند و نه از مبارزه سخت خود دست کشیدند. اگر "پیامبران خدا" را کنار بگذاریم و با چشمی بی‌زبانه تا ریح نگاه کنیم، هیچ حزب و یا سازمانی که بدون اشتباه انقلابی راهبری کرده باشد نخواهیم یافت و اگر بپذیریم که برای رسیدن به اهداف بزرگ نیا زبانه برنا مه و کار بی وقفه می‌باشد، خواهیم پذیرفت که در این راه ما شناخته برای هر سازمانی امکان اشتباه وجود دارد، در نتیجه این سوال مطرح میشود که آیا هیچ سازمانی در جهت رفع اشتباهات خود نمی‌کوشد و یا بدی چون و چسرا همه را کنار گذاشت؟

پاسخ منفی است و در این صورت علامت سوال نیا یشنا مه خود در بر علامت سوالی دیگر قرار می‌گیرد، آیا توده‌های مردم بدون وحدت و تشکیلات می‌توانند به راهی برسند؟ با زهم پاسخ منفی است و در این صورت نیا یشنا انتظار رخدایان را از سازمانهای سیاسی داشت. پس باید بدون پیشداوری به بازنگری مجدد سازمانها پرداخت و آن سازمانی را که در مجموع با برنا مه‌ای روشن با همه اشتباهات گذشته خود در راه‌ها می‌نودهای مردم مبارزه میکند، یاری کرد و در حقیقت خود را از بزخ تردیدها رها ساخت.

این نیا یشنا مه با مجموعه نکات مثبتی که در کار رنورولیا و دکور موسیقی و نیز فرم‌جاسب سمبولیکش داشت، میتوانست با استفاده از کلمات ساده و روشن بجای دیالوگهای سنگین و نامفهوم، از ایجا دفاخی خسته‌کننده آن جلوگیری کند و با عدم تکی تاریخ مبارزات گذشته و هدایت به سمت آینده‌ای روشن از مزیک اشرا جماعی - سیاسی فراتر رفته و به یک اشره‌تری ارزشمند تبدیل شود.

نیا یشنا مه بزخ، کاری گروهی از گروه‌تسا تر لاهوتی در تاریخ ۶ و ۷ نوامبر سالن تئاتر دانشگاه فرانکفورت - موزه زینکنبرگ به کارگردانی خانم ه - ترابی به اجرا درآمد که در مجموع دو اجرا تعداد تماشاگران به صد تن رسید. نیا یشنا مه با محوریت دلگسک بعنوان نیا یشنا گان سمبولیک مردم و سازمانهای سیاسی آغاز شد که با زیکسرا ن را موسیقی عالی و ریتمیک آقای برهام همراهی میکرد. نور و طراحی لباس و دکور خوب و موضوع نمایش ماه بررسی وضع سیاسی ایران و روابط سازمانهای سیاسی با یکدیگر بود. درست چپ محنه سنگری بسا پرچم تاریخی (نیا یشنا سمبولیک نیروهای چپ) و درست راست صحنه سنگری با پرچم آبی روشن که بر روی آن کلمه آزادی نوشته شده بود (سما یشنا سمبولیک نیروهای راست) و در وسط صحنه علامت بزرگ سوال قرار داشت که را ابتدا تا انتهای نیا یشنا مه تلاش دودلگسک برای یافتن پاسخی مناسب به این سوال بود که آن نیرسه عهدی نیا یشنا گان گذاشته شد.

اولین سوال برای هر یسیده محور دودلگسک بعنوان نیا یشنا گان مردم و سازمانهای سیاسی بود. آیا انتخاب دودلگسک حتی بطور سمبولیک بعنوان نیا یشنا گان مردم و سازمانهای سیاسی، معنا نسی جز تمسخر آنها نداشت؟ البته نیا یشنا یوش کسرد که دلگسک ها انسانهای شریفی هستند که از تمام طول زندگی خود برای شادی دیگران زحمت می‌کشند، اما انسانها دلگسک نیستند. اگر بپذیریم که مردم ما اساساً دیدی منفی به دلگسکها دارند و یا حداقل میخوان گفت که تا امروز کلمه دلگسک در نزد مردم ما تداعی کننده جنبه منفی یک موضوع بوده است یا بیدار سمبولهای دیگری که در میان مردم ما مفهومی مثبت دارند استعا ده کرد. آیا بدون توجه به فرهنگ موجود در یک کشور که فرهنگی - هنری که نیا تر بخشی از آن است میتوان ندنقش سا زنده خود را ایفا کند؟ آیا میتوان تصور کرد که با تمسخر گاو که مورد احترام بسیاری از مردم هند است، میتوان مستقیماً به آن دسته از مردم هند نزدیک شد و در جهت رشد آگاهی آنها تلاش کرد؟ بی تردید شیوه‌های دیگری وجود دارد که میتوان آنها را بکار گرفت. سازمانهای سیاسی هر یک نیا یشنا گان بخشی از مردم می‌باشند که منافع آنها را نیا یشنا گان میکنند. سازمانهای سیاسی با توجه به جایگاه خود در اجتماع گاه توده‌ها را به زای گرفته‌اند. ولی این بمعنای دلگسک بودن آنها نیست. جریانات راست که در اشکال گوناگون منافع بورژوازی را حفاظت میکنند، هرگز خودونقشی که در صحنه سیاسی دارند آگاهند. اگر آنها با پرچم آزادی به میدان می‌آیند و به سرکوب توده‌ها می‌پردازند، این بمعنای ردی چون و چسرا آزادی بورژوازی نیست، چرا که چپها

از یک مبارزه سخت با انحرافات رفورمیستی کهن و مبارزه علیه گرایشات تازه پای سوسیال دموکراتیک به حقانیت مواضع کمونیستی یقین حاصل کرده اند. منشعبین در همان بیانیته به اشتراک نظر حول مبانی ایدئولوژیک با سازمان ماصراحت داده اند و همپیوندی خویش را با ما برای ادامه مبارزه علیه پیش توده ای و نهانجام نديشه سوسیال دموکراتیک در جهت تقویت جنبش کمونیستی اعلام داشته اند. ضمن ابراز خرسندی از اقدام قاطعانه این رفقا در گسست از رفورمیسم توده ای و سوسیال دموکراسی، برای اطلاع خوانندگان قسمت هائی از این بیانیه را در اینجا درج میکنیم و ما مطالعه کامل این جزوه را به همه فعالین جنبش پیشنهاد میکنیم.

## توضیح

## هیتت تحریریه

در هفته های اخیر از سوی تعدادی از کادرها، اعضا و فعالین سازمان اکثریت جزوه ای در خارج از کشور انتشار یافته که از یک انشعب در این سازمان خبر میدهد. جزوه مذکور که حاوی دو مطلب یکی، "بیانیه انشعب" و دیگری، "پلاتفرم ایدئولوژیک سیاسی منشعبین" میباشد، بخوبی دیدگاهها و مواضع کمونیستی منشعبین را بیان میدارند و نشان میدهند که این انشعب برخلاف انشعبات تاکنونی در این سازمان از موضعی فرقه ای و لیبرالی نبوده و انشعب کنندگان پس

## بیانیه انشعب از سازمان اکثریت

## همراه با

## پلاتفرم ایدئولوژیک - سیاسی ما

دی ماه ۶۷

جدی رخ نمود \*

برنامه و خط مشی سوسیال - رفورمیستی دفاع از جمهوری اسلامی که خود را بطور تمام و کمال در برنامه "پیش بسوی مبارزه در راه تثبیت، تحکیم و شکوفایی جمهوری اسلامی" به نمایش میگذارد ضربه ای مهلک بر پیکر

جنبش کمونیستی کشور و خود سازمان بطور اخص محسوب میشود \*

رفقا!

ظهور هیئت ایدئولوژیک گرایشات سوسیال دموکراتیک در سازمان و ترویج میانسی آن از سوی برخی از نیروهای رهبری سازمان تحت عناوین فریبکارانه "پیش نو" و "نیروهای تحول طلب" باعث ایجاد تطور و دگرگونی در صف بندیهای پیشین مبارزات درون سازمانی گردید. پیدایش اندیشه سوسیال دموکراتیک در رهبری و چرخش یکباره و غیر اصولی برخی از کادرهای سازمانی به موضع سوسیال دموکراتیک، چهره مبارزات درون سازمانی را

دستخوش تغییرات جدی نمود \*

زمان دفاع از دیکتاتوری پرولتاریا، دفاع از رسالت طبقه کارگر در انقلابات اجتماعی، تجهیز به درک انقلابی از مقولات دیکتاتوری و دموکراسی و رابطه دموکراسی با مبارزه طبقاتی، تعریف پیشاهنگ و رابطه آن با طبقه بر عهده مدافعین تفکر انقلابی درون سازمان قرار گرفت. بینش انقلابی درون سازمان در اجلاسها و نشستهای سازمانی (برغم مواضع جدی ایجاد

شده توسط رهبری) در انجام این وظیفه کوشیده است \*

رفقا!

چشم انداز انشعب ما، چنانکه گفته شد، تقویت جنبش کمونیستی اصیل کشور است. ما امضا کنندگان این بیانیه در رنگ در این عرصه راجایز نمی شماریم. اشتراک نظر حول مبانی ایدئولوژیک، ما را به نمایندگی این جنبش، به سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) پیوند میدهد. ما بر این اعتقادیم که بواسطه داشتن این مبانی مشترک ایدئولوژیک و اتفاق نظر روی چارچوب برنامه ای با سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) راه مبارزه متحد ما گشوده شده است. همچنین دستیابی به اتفاق نظر روی کلیه مسائل و مباحث نظری، سیاسی و تشکیلاتی با سازمان راه کارگر ممکن و میسر می باشد \*

"جمعی از کادرها، اعضا و هواداران سازمان فدائیان

خلق ایران (اکثریت) دی ماه ۶۷"

## خطاب به نیروهای صادق و انقلابی سازمان اکثریت

رفقا!

لحظه اخذ تصمیم قطعی فرارسیده است. اوضاع و احوال سیاسی کشور، مسائل و همچنین وظایف مبرم و حاد جنبش کمونیستی و همان رسالت این جنبش در مجموعه جنبش انقلابی توده های انشعب از سیاست، ایدئولوژی و تشکیلات سازمان اکثریت را به امری قطعی و بلا درنگ بدل کرده است. ما امضا کنندگان این بیانیه با احساس مسئولیت انقلابی خود نه تنها تصمیم قاطع و انقلابی گسست از تشکیلات اپورتونیستی سازمان را با عزمی جزم اعلام میکنیم، بلکه متقابلاً از همه نیروهای صادق و انقلابی درون سازمان میخواهیم که با پیوستن خود به این حرکت رادیکال، جنبش کمونیستی اصیل را در برابر انحرافات رنگارنگ طیف توده ای و راست

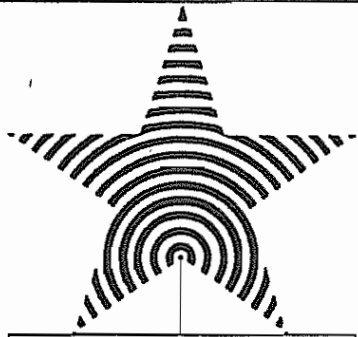
تقویت کنند \*

رفقا!

در شرایطی که اوضاع حاد و بحرانی کشور، وظایف عده ای را در برابر جنبش کمونیستی نهاده، سازمان اکثریت غرق در بحرانی حاد و فراگیر است. این بحران از حیث دامنه و ابعاد در کل تاریخ فعالیت سازمان بی سابقه است و فعالیت سازمان را از اساس و بنیاد مختل ساخته است. شرایط و کیف پیدایی و نضج این بحران در تصمیم قاطع گسست ما از تشکیلات اکثریت، تعیین کننده می باشد. از این رو با جمال مواضع خود را پیرامون شرایط پیدایی، پیشرفت و نضج این بحران در چند محور زیر بیان میکنیم،

۱- بحران و خط مشی سیاست رفورمیستی

زمینه های بحران سازمان اکثریت، پس از عیان شدن شکست فاجعه بار برنامه و خط مشی "شکوفایی جمهوری اسلامی" از فردای "اعترافات سرل حزب توده شکل گرفت و از آن پس بنحوی فزاینده کل پیکر سازمان را در بر گرفت. این بحران در مراحل نخستین پیدایش خود، اساساً حول سیاست و خط مشی فاجعه بار دفاع و حمایت از رژیم جمهوری اسلامی متمرکز شده بود. تضاد واقعی بین سیاست و خط مشی رفورمیستی دفاع از جمهوری اسلامی و ماهیت عمیقاً ارتجاعی و ضد خلقی رژیم، از همان آغاز امکان واقعی بروز بحران را بهمراه داشت. بحران اکثریت از این حیث با بحران حزب توده و تمام طیف توده ای مشابهت کامل دارد. پس از درهم شکسته شدن "دگم های" راه رشد غیر سرمایه داری و مکرتهای انقلابی، ملی و... تناقض و تضاد بین باورهای اتویک و واقعیتها بطور



صدای کارگر

راه پوی سازمان کارگران انقلابی ایران در راه کارگر

★ برنامه صدای کارگر هر شب ساعت ۹ روی موج کوتاه ردیف ۷۵ متر برابرا بر بام ۴ مگا هرتز پخش می گردد.

★ این برنامه ساعت ۱/۴ عصر روز بعد مجدداً پخش می شود.

★ جمعه ها برنامه ویژه پخش می گردد.

★ برنامه صدای کارگر ویژه کردستان هر روز از ساعت ۴ بعد از ظهر به زبانهای کردی و فارسی پخش می گردد.

ALIZADI B.P.195  
75564 PARIS - CEDEX 12  
FRANCE

POSTFACH 650226  
1 - BERLIN 65  
G - GERMANY

با دید داشته باشد سخن بگوید، شعرا و شعر زندگی و نبرد برای آن است. نماهای طبیعی در شعرش واقعیت - هایی هستند از زندگی مادی انسانها، هیچ شاعری در ایران تا این حد با ابزار طبیعت به کاوش در درون انسان نپرداخته است. این سری اشعار نیمه از زیبا ترین اشعار روی و از جادو ترین شعرهای فارسی هستند. "داروک"، "هست شب"، "ققنوس" و...

"... در شب سرد زمستانی

کوره خورشید هم چون کوره گرم چراغ من نمی سوزد..."

و یا

"... هست شب، یک شب دم کرده و خاک

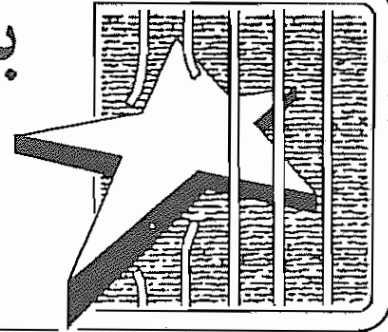
رنگ رخ باخته است

هست شب، همچو مورم کرده تنی در استاده هوا..."

در صفحه ۱۴

## برای آزادی

زندانیان با اسب  
متحداً مبارزه کنیم!



## نیما، شاعر مردم

استهزا می کنند، آینه آنها را دوست خواهند داشت (۳). همزمان با وی کسان دیگری نیز بر علیه وزن و قافیه به سیاق قبل شوریدند. تندرکیا و عمر مقدم از این جمله اند که اولی حتی مدعی است قبل از نیمه سنت شکنی را آغاز کرده. بهر حال مضمون اجتماعیکه شعر نیمه به همراه داشت، آنطور که آینه نشان داد، تنها شعرا و جاوید و ماکا ربی قیامتند. قبل از نیمه شاعران دیگری از جمله لاهوتی، عشقی، عارف، ابرج میرزا و... گفتن شعرا اجتماعیکه را آغاز کرده بودند. شعر نیمه را از این جهت می توان ادا مراه آنان به حساب آورد.

نیما از آن دسته شاعرانی است که مورخ درون انسانند، اشعار نیمه مملو از سیروس و سلوک حوادث در درون انسان است، انسانی که داغ جور و آختن دوران بهلوی را بر کرده خویش دارد. از این رومایه اصلی اشعار او رنج و کار است. او "برای رنج خویش شعر" (۴) می گفت و وزن و قافیه برای وی ابزاری بودند تا با عیوض کردن آن "رنج خود دیگری" را با آن سازگار سازد. شاعر حدیث خویش را، درون خویش را، احساسات خویش را در روایت تاریخ بازمی گوید و از ظرایف مردم سخن آغز می کند:

"... تن من یاتن مردم،

تن مردم هم مرا با تن من ساخته اند

و به یک جور وصفت می دانم

که در این معرکه ای ناخوشی انداخته اند.

نبض می خوانند ما با هم و می ریزد خون با هم

اما اکنون

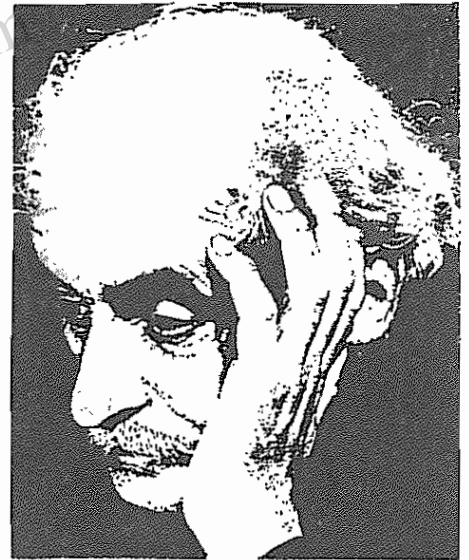
من نمی خواهم دریا بم انگشت گذار

از کجا من رگ من

ما به زندگیم، خونم می ریزد بیرون..."

زندگی نیمه بسان شعرش پاک، اصیل و نمونسه است. انسان و طبیعت دو عنصر اساسی شعر او هستند. انسان با کار و عشق، و طبیعت تا سطح جامعه در اشعارش فرا می رویند. این دو در روایت تاریخ بهم می پیوندند و دستما به اصلی شعری را تشکیل می دهند. "کار شعر را میها زد و حوس کار را و زندگی هر سه را" (۵). طبیعت گرای نیمه سمبلیست است از آنسانها که شیش کسه آینه را پیش رودارد. او از طبیعت مدد می گیرد تا به یاری انسان بشتابد و از زندگی، از آنچه نادر دولی

هفته دیماه سال ۱۳۶۷ مصداق است با ۲۹ - مین سال خاموشی نیمه یوشیح، شاعر کارگرمایه و انسان آزاده ای ز تنبای خلق. این ماه همچنین مصداق است با ۷۷ - مین سال سرایش منظومه "افسانه" او (دیماه ۱۳۰۱). شعری که برخی آن را با عنوان "مانیفست شعری رمانتیک" نام می برند. (۱)



نیما در پانزدهم شهریور ۱۳۱۵ هجری در یوش بدنیا آمد. زندگی بدوی وی "در بین شبانان و ایلخی - بانان" که از آن "به جز دو خوردهای وحشیانه و چیزهای مربوط به زندگی کوچ نشینی و تغریحات ساده آنها در آرایش بکنواخت و کورویی خیر از همه جا چیزی" (۲) به خاطر نمی ماند، گذشت. در همان دهکده خواندن و نوشتن را فرا گرفت و بعدها توسط اقوامش در تهران وارد مدرسه "سن لویی" شد. پس از تحصیل به عنوان معلم به کار پرداخت و در این زمان مدتی نیز (سال ۱۳۱۷) جزوه هیئت تحریریه "مجله موسیقی" بود.

با چاب منظومه "افسانه" در روزنامه "قرن بیستم" که توسط عشقی منتشر می شد، فصلی نو در شعر ما را بران آغاز می شود. بدنسالی آن "ققنوس" و "غراب" را میسرآید و نوزاد جدید زندگی واقعی خویش را آغاز می کند. "محیس"، "افسانه" و قطعات دیگر من بیرقهای انقلاب شعر فارسی هستند. همان اندازه که امروز بر آنها